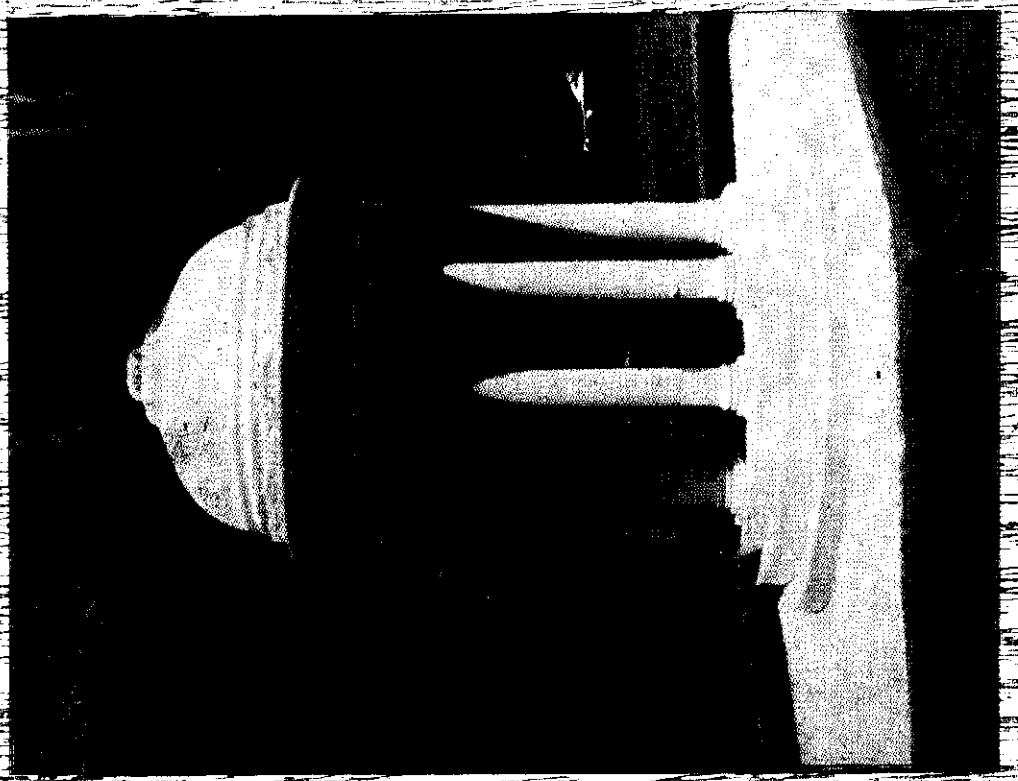

مخصوص جامعهٔ بهائی است

آهنگ بدیع

شمارهٔ مخصوص یادبود حضرت ورقهٔ علیا طاهرهٔ قدس

شمارهٔ ٤ - ٥ - ٦

سال هفدهم شمارهٔ مسلسل ١٨٤ - ١٨٥ - ١٨٦

شهرالرحمة، شهرالکلمات، شهرالکمال، شهرالأسماء، شهرالعزة ﴿۱۱۹﴾ بدیع

تیر - مرداد - شهریور ۱۳۴۱ شمسی

ژوئیه - اوت - سپتامبر ۱۹۶۲ میلادی

فهرست مطالب

شرح	صفحه
۱ - آثار مبارکه	
۲ - خانم اهل بهاء	۹۱
۳ - یکی از دستخط های حضرت ورقه مبارکه علیا	۹۳
٤ - بهائیه خانم (بقلم مارجری مورتن)	۹٤
۵ - توحیدیه (از ناطق)	۱۰۰
۶ - خاطراتی از حضرت ورقه مبارکه علیا (ترجمه)	۱۰۲
۷ - یکی از دستخط های حضرت ورقه مبارکه علیا	۱۰۳
۸ - قصیده (از اشراق خاوری)	۱۰۶
۹ - تاریخچه مختصر زندگانی حضرت ورقه مبارکه علیا	۱۰۹
۱۰ - قصیده (ادیب بیضائی)	۱۱٤
۱۱ - یکی از دستخط های حضرت ورقه مبارکه علیا	۱۱۶
۱۲ - از خاطرات میسیز کیت رانسوم کهلر	۱۱۷
۱۳ - یکی از مناجاتهای حضرت ورقه مبارکه علیا	۱۱۸
۱٤ - چند نمونه از تلگرافات حضرت ورقه علیا	۱۱۹
۱۵ - حضرت ورقه مبارکه علیا	۱۲۰
۱۶ - تلگراف منیع مبارک بمناسبت صعود حضرت ورقه علیا	۱۲۳
۱۷ - مرثیه در فاجعه صعود حضرت ورقه مبارکه علیا	۱۲٤
۱۸ - یکی از دستخط های حضرت ورقه مبارکه علیا	۱۲۶

عکس روی جلد : مرقد منور حضرت ورقه مبارکه علیا

توضیـــــــح

" بطوریکه خوانندگان عزیز ملاحظه میفرمایند صدر این شماره به اصل خط مبارک حضرت ولی محبوب امرالله مزیـن گشته است .

برای اینکه خوانندگان محترم بسهولت بتوانند توقیـع مبارک مذکور را زیارت و تلاوت فرمایند در قسمت الـــواح و آثار مبارکه نیز بخط نستعلیـق عین توقیع مبارک درج گردید . "

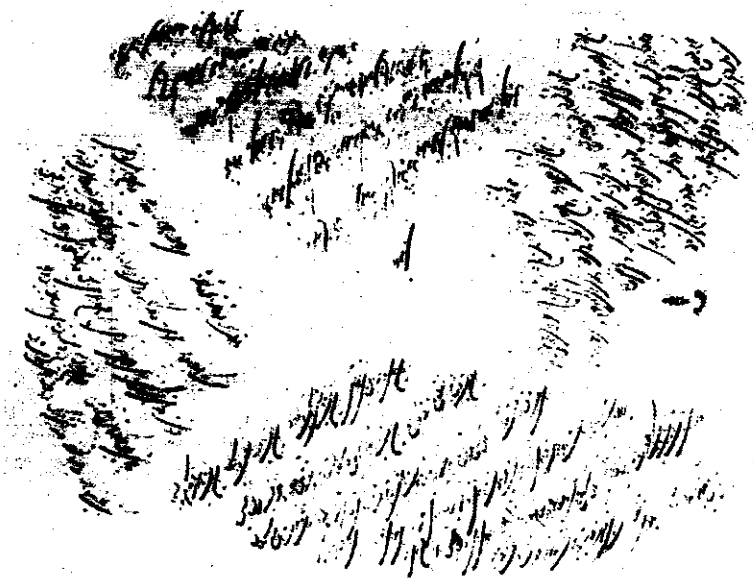

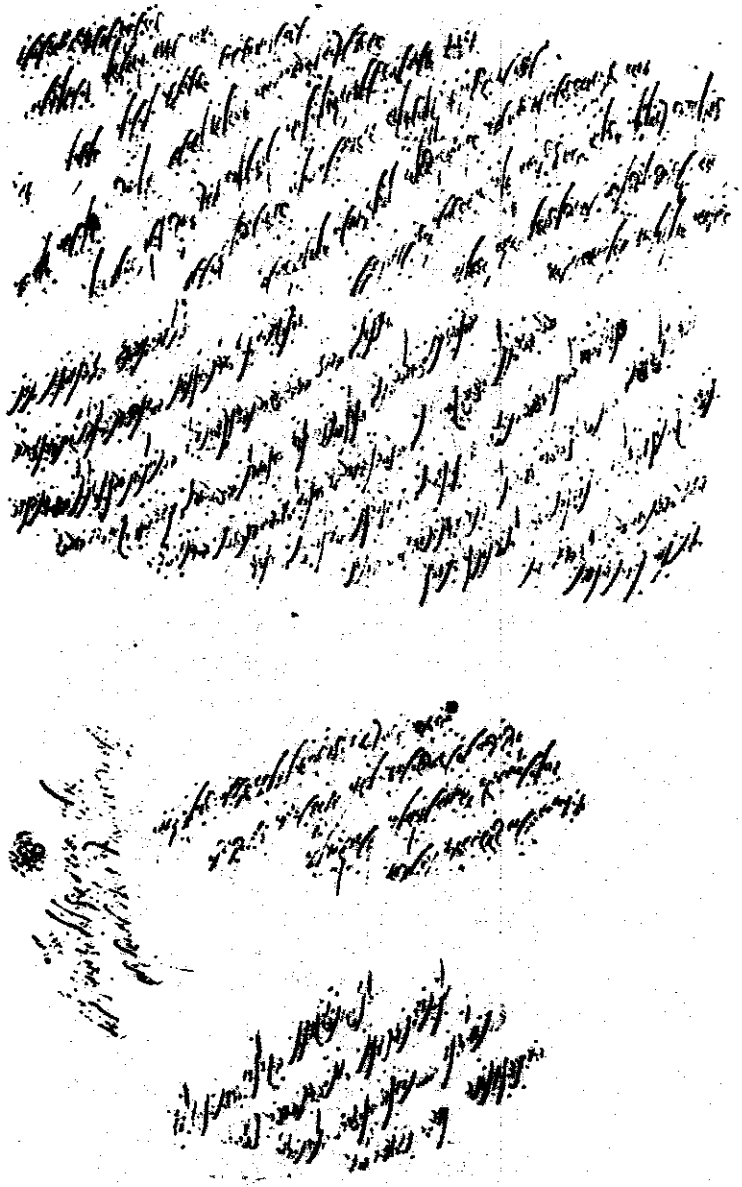

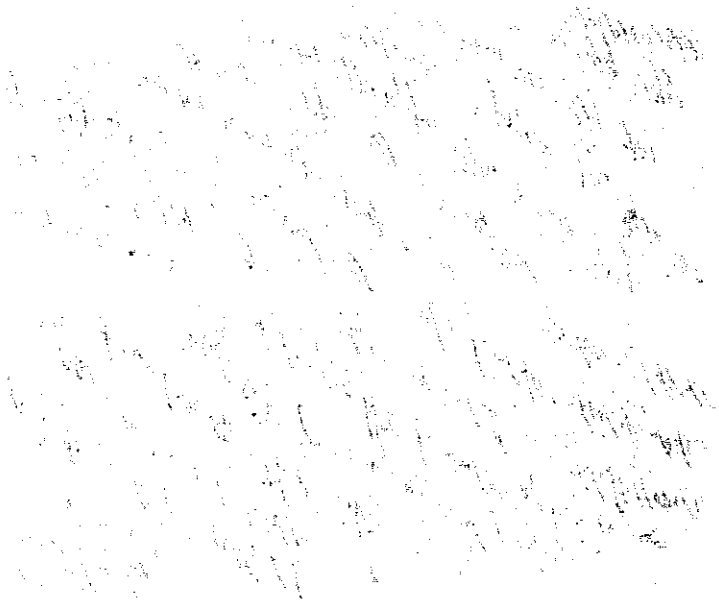

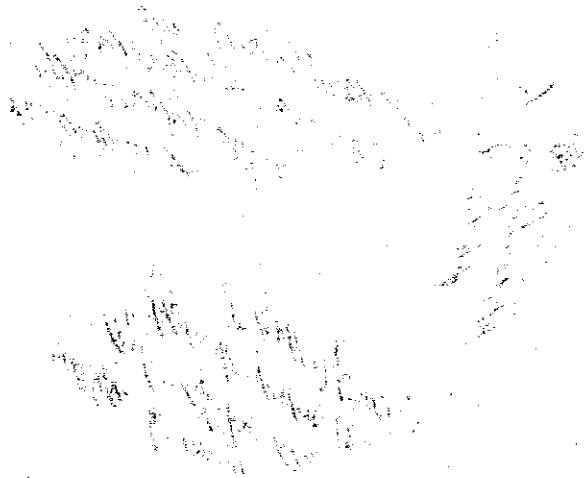

از یراعه مقدسه حضرت بهاء الله جل ثنائه باشتمار حضرت ورقه مبارکه علیا نازل :

یا ایتها الورقة المبارکة النوراء غنی وتغنی علی افنان دوحة البهاء. هذه الکلمة العلیا انه لا اله الا هو رب الآخرة والاولی قد جعلناک من خیرة الاماء واعطیناک مقاما لدی الوجه الذی ما سبقته النساء کذلک فضلناک وقدمناک فضلا من لدن مالک العرش والثری قد خلقنا حینک لمشاهدة انوار وجهی واذنک لاستماع آیاتی وهیکلک للقیام لدی العرش ان اشکری ربک مولی الوری ما اعلی شهادة السدرة لورقتها والدوحة الاحدیة لثمرتها بذکری ایاها تضوع رائحة المسک طوبی لمن وجد وقال لک الحمد یا ربی الابهی وما اعلی حضورک لدی الوجه ونظری الیک وعنایتی الیک وفضلی علیک وذکری ایاک فی هذا اللوح الذی جعلناه آیة عنایتی لک فی السر والاجهار

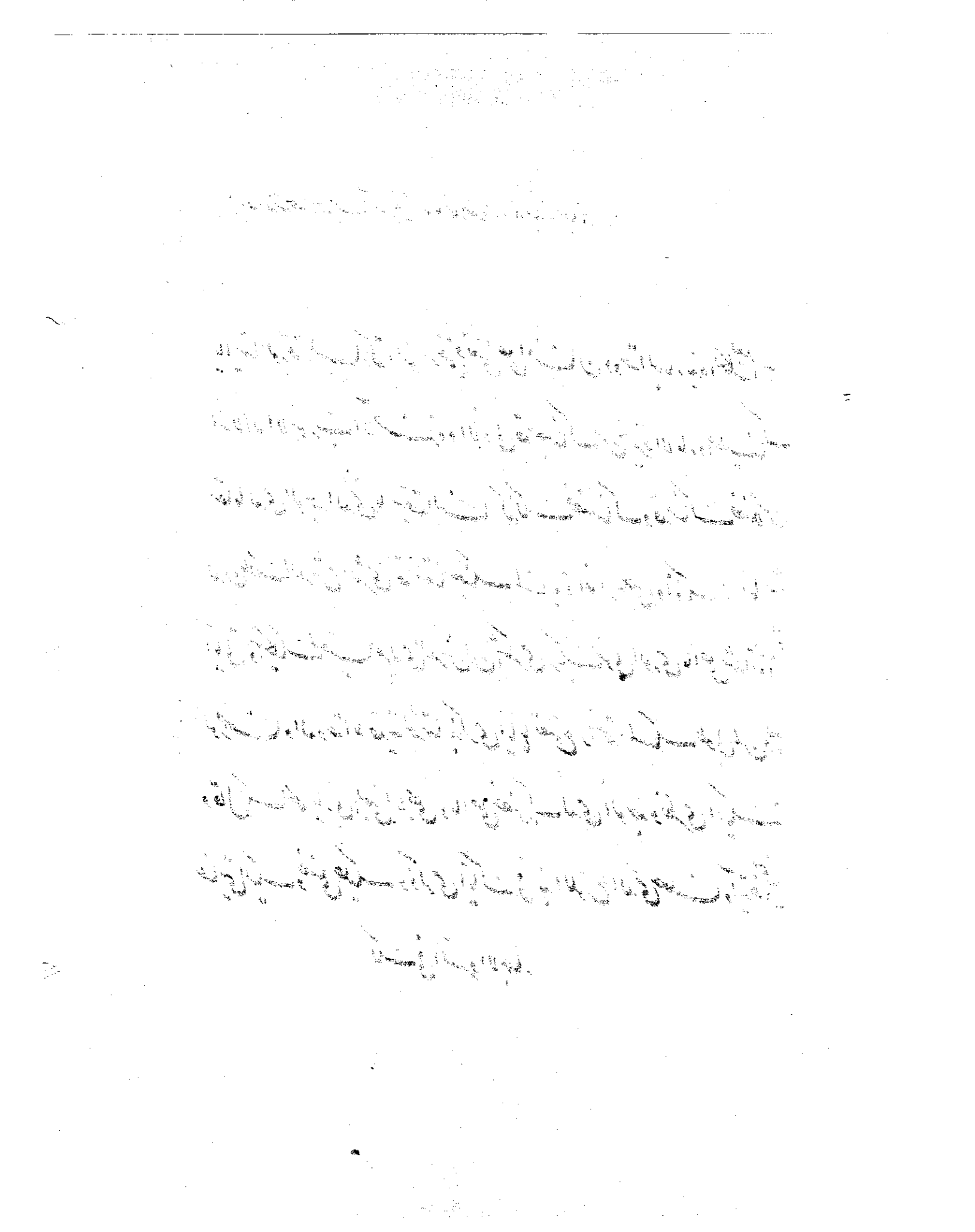

از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء ارواحنا لرمسه الاطهر فداء :

ایتها الشقیقة العزیزة الروحانیة شب و روز بیاد تو هستم و چون بخاطرم گذری تأثر اشتداد یابد و تحسر تزاید جوید غم مخور

غمخوار تو منم محزون مباش مأیوس مباش محصور مباش این ایام بگذرد انشاء الله در ظل جمال مبارک در ملکوت ابهی

جمیع این غصه ها را فراموش میکنیم و جمیع این طعن ها بتحسین جمال مبارکش تلافی میگردد تا دنیا بوده است حزن و اندوه و حسرت

و حرقت نصیب بندگان الهی بوده قدری فکر کن ببین همیشه چنین بوده است لهذا دل بالطاف جمال قدم خوش کن و

خوش باش و مستبشر باش ... یا شقیقتی الشفیقة در شب و روز بیاد تو مشغولم آنی از خاطرم نمیروی فی الحقیقه بجهة خود ابداً

متأسف و متحسر نیستم ولی هر وقت ملاحظه صدمات شما را مینمایم بی اختیار اشک از چشمم میریزد ...

ایتها الشقیقة الروحانیة در شب و روز بدرگاه احدیت عجز و نیاز کنم و ناله و فغان نمایم که ای پروردگار مهربان آن ورقه

طیبه طاهره را بنفحات قدس تجلی بخش و بنسائم انس تصدی ده بآیات ملکوتت تمکین عنایت فرما و به بینات

جبروتت تفریح احسان کن ای خداوند آن غمگین را انیس یاد رویت فرما و آن محزونه را باسرار مکنونت مأنوس کن

و بتجلیات انوار احدیت مألوف نما از هر جهة اسباب احزان بجهت او مهیاست و از جمیع وجوه وسائل حسرت موجود

و بی منتهی در هر آنی عنایتی کن و در هر دمی فضل و موهبتی فرما ابواب رجا از جمیع جهات مسدود باب

الطاف بگشا و راه امید از هر طرف مقطوع شاهراه احسان جدید بنما توئی کریم و مهربان توئی معین و

صاحب احسان ... یا شقیقة روحی و فؤادی خبر وصول بمصر و حصول راحت رسید نهایت روح ریحان حاصل

گردید حمد جمال قدم را که چنین عنایتی فرمود که قدری وجود مبارکت صحت و عافیت یافته و قلوب

احباب آن دیار مسرور و شادمان شده از احوال این بنده آستان جمال ابهی پرسی شکر حضرت احدیتش را

که بنفحات عنایت مشامی معطر دارم و بفضل و موهبتش دلی خرم تأییداتش چون شعاع ساطع آفتاب

پی در پی میرسد و جنود ملکوتش مستمراً نصرت مینماید حالت جسمانی و صحت بدنی نیز بهتر است اخبار عظمت امر و نفوذ

و انتشارش الحمد لله از جمیع جهات میرسد .

ایتها الشقیقة الروحیه دقیقه ئی از یادت فارغ نیستم اگرچه دوریم ولی نزدیکیم در یک محفلیم و در یک منزل چه

که کل در ظل خیمه الهی هستیم و در قباب عنایت حضرت نامتناهی ... یا شقیقتی الشفیقة الروحانیه از فضل

و عنایت حضرت احدیت امیدوارم که در ظل حمایت جمال مبارک محفوظ و مصون بوده و هستید در شب و روز رویت

در مقابل و خویت مرکوز خاطر است

پس از صعود حضرت ورقه علیا حضرت ولی امرالله تواقیع منیعه متعدده ای درباره عظمت مقام و ذکر

خدمات ایشان و نیز میزان تأثر خود از این واقعه مؤلمه از قلم معجز شیم صادر فرمودند از جمله توقیع مبارک

ذیل است که بنقل آن مبادرت میگردد:

گروه غمزدگان احبای الهی و اماء الرحمن در مدن و دیار شرقیه روحی لاحزانهم الفداء طراً ملاحظه نمایند

هو الابهی

ایها الملتهبون من نار الفراق قسم بنیر آفاق که کبد این مشتاق چنان در سوز و احتراق است که شرح نتوانم و از عهده وصفش

برنیایم زیرا خبر فاجعه عظمی و فادحه کبری عروج علیا ورقه مقدسه زکیه مطهره نوراء بقیة البهاء و ودیعه ثمره ازلیه سدره

منتهی و یگانه یادگار شجره طوبی روحی لمظلومیتها الفداء بسمع این بینوا فجأتاً رسیده و جمره محرقه در قلب این خسته دل ناتوان

بیفکنده و بنیان صبر برانداخته و اشک حسرت چون سیل عارف از دیده منهمر ساخته فوا اسفا علی بما منعت عن الحضور

والوفود فی ساحتها حین خاتمة حیاتها و عروجها الی ربها و مولاها و استقرار جسدها اللطیف فی مقرها و مقامها اذا

بقیت من هذا الفخر العظیم والشرف المبین ممنوعاً بعیداً محروماً مهجوراً .

ای برادران و خواهران روحانی در این یوم رهیب از جهتی نحیب بکاء و فریاد و اویلا از حنجر اهل بها در امکنه

ترابیه در فرقت آن معدن وفا و افول آن نجم درّی افق عزت ابدیه در مغرب بقعه احدیه بلند است و از جهتی آهنگ تهلیل

وتقدیس اهل عالین وهیاکل خلد برین وعن ورائهم کل النبیین در استقبال آن هیکل نازنین واستقرارش بر رفرف علیین

وجلوسش بر یمین مرکز عهد قویم مرتفع وتتابع عموم من فی البهاء فی مشارق الارض ومغاربها چون یتیمان بینوا اشک

ریزانند ونالان وبی صبر وقرارند واز فرقتش نگران از اعماق قلوب کئیبه شان این ندای جانسوز بافق ابهی متواصل

این انت یا مشعل الحب والوداد این انت یا معدن اللطف والحنان این انت یا مظهر الکرم والسخاء این انت یا مطلع

الانقطاع فی الابداع این انت یا ودیعة البهاء بین ملاء الانشاء وبقیته بین عباده ونفحة قمیصه للخلایق اجمعین.

ای عشاق آن طلعت نوراء آن سراج وهاج هرچند در عرصه ناسوت دهنش تمام گشت ونورش خاموش شد

ولی در مشکات ملکوت باصبع سلطان سریر لاهوت چنان برافروخت وبر طلعات فردوس که در غرفات حمرا یاقوت

در حولش طائفند چنان پرتوی بیفکند که کل ندای واطربا از دل وجان برآوردند وبندای احسنت احسنت علیک صلوات الله

ایتها الورقة العلیاء آن ساذج حب وصفا را در خیام غربقا استقبال نمودند منادی قدس در آن حین امرا من لدی الله

المهیمن القیوم ندا برآورد یا ورقتی العلیا انت التی صبرت فی الله فی حیوتک منذ نعومة اظفارک وتحملت فی سبیله

ما لا تحمله الا الله بنفسه الغالبة علی الممکنات ومن قبله مبشره الکریم ومن بعده غصنه المبارک المتعالی الممتنع الفرید.

یستبرکن بانفاسک اهل ملاء الاعلی ویطوفن حولک سکان رفرف البقاء وتشهدک بذلک ارواح القاصرات فی سرادق

العظمة وعن ورائهن لسان الله الصادق الطاهر البدیع طوبی لک وحسن مآب بشری لک وخیر ایاب. بلی تحمل ثقل

فادح این بلیهٔ عظمی بر پرورده ید عنایتش بسی صعب و گران است ولی حمد رب عزت را که جسم لطیفش از سجن محن و بلایای
متتابعه که از ید از هشتاد سال بمظلومیتی حیرت انگیز تحمل فرمود آزاد شد و از قید غموم و هموم برست و از آلام و اوجاع
گوناگون نجات یافت و از عوارض این دنیای دنیه رهائی جست و بساط هجر آب بزرگوار و برادر نیک اختر مهر پرورش
را درهم پیچید و در بحبوحهٔ فردوس مقر و مأوی یافت مدت حیات پر تلاطمش این لطیفهٔ ربانیه دمی نیاسود و آنی فراغت و
آرامی نجست و نخواست در بدو حیاتش از حین طفولیت از کأس کدر آشام بلیات و رزایای سنین اولیه ظهور امر اعظم الهی
بنوشید و در فتنهٔ سنهٔ حین در اثر تالان و تاراج اموال آب بزرگوارش تلخی فقر و پریشانی بچشید در اسارت و کربت و غربت
جمال ابهی سهیم و شریک گشت و در فتن و انقلابات ارض عراق که از تدلیس و تزویر قطب شقاق و مرکز نفاق احداث
شد بلایای لاتحصی در نهایت تسلیم و رضا تحمل فرمود از خویش و پیوند بگذشت و از مال و منال بیزار شد حبل تعلقات را
بالمره ببرید و چون پروانه جان سوخته در حول شمع جمال بیمثال لیلاً و نهاراً طائف گشت در افق انقطاع چون زهره زهرا
بدرخشید و در شیم و رفتارش آثار بهیهٔ جمال مختار را بر خویش و بیگانه و حقیر و فرزانه مکشوف و مدلل ساخت از تأثرات
شدیده عمیقه و عوارض مستولیه متعدده متنوعه که در ارض سر بر آن معدن لطافت و ساذج وداد وارد هیکل زیبایش چون
آه شد و جسد نازنینش بمثابه تاری گشت در رجفهٔ کبری که در سنین شداد اراضی قلوب را متزلزل نمود آن رکن رفیع متزعزع
نشد و از هبوب ارياح کرهٔ عقیم آن ورقهٔ دوحهٔ بقا پژمرده و افسرده نگشت سمند همت را در مضمار عبودیت و جانفشانی

جولانی جدید داد و در جذب قلوب و تقلیب ارواح و ازالهٔ ظنون و شبهات گوی سبقت را از همگنان بربائید بمیاه
شفقت بی منتهایش خارستان قلوب را پر از گل و شقایق محبت محبوب ابهی کرد و بسیف مهر خالصش افسده
صلدهٔ صلبه را واله و مجذوب امر بیمثال جمال ذو الجلال بنمود در قلعهٔ محصنه از تعدیات و تجاوزات انفس شریره زخمی
جدید بر قلب مجروحش وارد گشت و لطمهٔ شدید بر خاطر آزرده اش برسید هجر جمال ابهی بر کربتش بیفزود و از
جفای بیوفایان نار حسرتش بفوران آمد در بحبوحهٔ طغیان نقض آن کنز ثمین الهی رخ برافروخت و قدر و حیثیتش در
جمع اهل بهاء واضح و مبرهن گشت از هجوم عنیف سالار نقض بر مقدسات آئین بهائی خائف و پریشان نشد
و ملول و مأیوس نگردید در دورهٔ مفتشین غصن فرید بهاء را ظهیر و معینی امین بود و انیس و جلیسی بی قرین اخ بزرگوارش را
در حین غیاب در آفاق غربیه نعم الوکیل بود و نائب و نمایندهٔ بی مثیل و عدیل در لوحی از الواح که از یراعهٔ مرکز میثاق
بافتخار حضرت حرم صادر این کلمات دریات در حق آن ورقهٔ نوراء مسطور قوله الاحلی : « حضرت اخت را بجان و
دل و روح و قلب و فؤاد مشتاق و در لیل و نهار در حقیقت جان و وجدان مذکور از فرقتش نتوانم ذکری کنم زیرا آنچه
نویسم البته از عبرات محو خواهد شد » پس از صعود حضرت عبد البهاء بملکوت ابهی آن شمع ملاء اعلی این مور ضعیف را
در آغوش محبت خود بگرفت و بمهر و شفقتی بیمثیل بر آنچه لازمهٔ عبودیت است تشویق و ترغیب و دلالت فرمود عنصر وجود
این عبد ناتوان بمهرش مخمر و بروحات انسش ممتزج و از روح جاویدش مستمد تعطفات و تلطفاتش طرفة العینی از

از یاد نرود و بمرور شهور و اعوام اثراتش در این قلب حزین نقصان نپذیرد ای خانم اهل بهاء رفتی و شکست محفل ما -

هم محفل ما و هم دل ما . قلم و لسانم از عهدهٔ شکرت عاجز است و از وصف سجایای حمیده‌ات قاصر رشحی از

محبت بیکرانت را تقدیر نتوانم و از عهدهٔ تعریف و توصیف ادنی حادثه‌ئی از حوادث حیات گرانبهایت برنیایم

در بارگاه الهی روح مقدست شفیع این مور ضعیف است و در این تنگنای ظلمانی یاد پر حلاوتت انیس و دستگیر این عبد حقیر

شکل زیبایت بر صفحهٔ قلب مجروحم منقوش است و تبسمات جان افزایت در اعماق دل غمینم مطبوع و محفوظ مرا در

ساحت عز کبریا فراموش منما و از امدادات متتابعهٔ حی قدیر مأیوس و ممنوع مگردان و در ملک و ملکوت

بآنچه را تو دانی اعظم نوایای این عبد است برسان . ای حبیبان باوفا شایسته و سزاوار آنکه در جامعهٔ پیروان

حضرت بهاءالله اعزازاً لمقامها المتعالی المنیع در مدت ۹ ماه در خاور و باختر اعیاد و جشن های امریه بالکلیه موقوف

گردد و مجالس تذکر و تعزیت در هر شهر و قریه‌ئی بکمال وقار و روحانیت و تبتل و توجه و خضوع و خشوع منعقد شود

و سجایا و نعوت آن ورقهٔ بهیهٔ نورآء و سرجملهٔ اهل بهاء باعلی کلمات و ابدع عبارات توصیف و توضیح و تشریح

گردد و اگر چنانچه تأجیل و تعویق در مدت یکسال در جشن های خصوصی افراد بهائیان نیز ممکن و میسر البته من دون تردید

اظهاراً و اثباتاً لحزنهم و کربتهم فی هذا المصاب الالیم تأخیر اندازند و این نامه و استغاثهٔ این عبد را در مجامع تذکر تلاوت

نمایند لعل الله ییسر اموری و یبدد غیوم احزانی و یقضی حوائجی و یحقق امالی بفضله و قدرته و عطائه . بندهٔ آستانش شوقی

۳ شهر الکلمات ۸۹ - ۱۵ تموز ۱۹۳۲

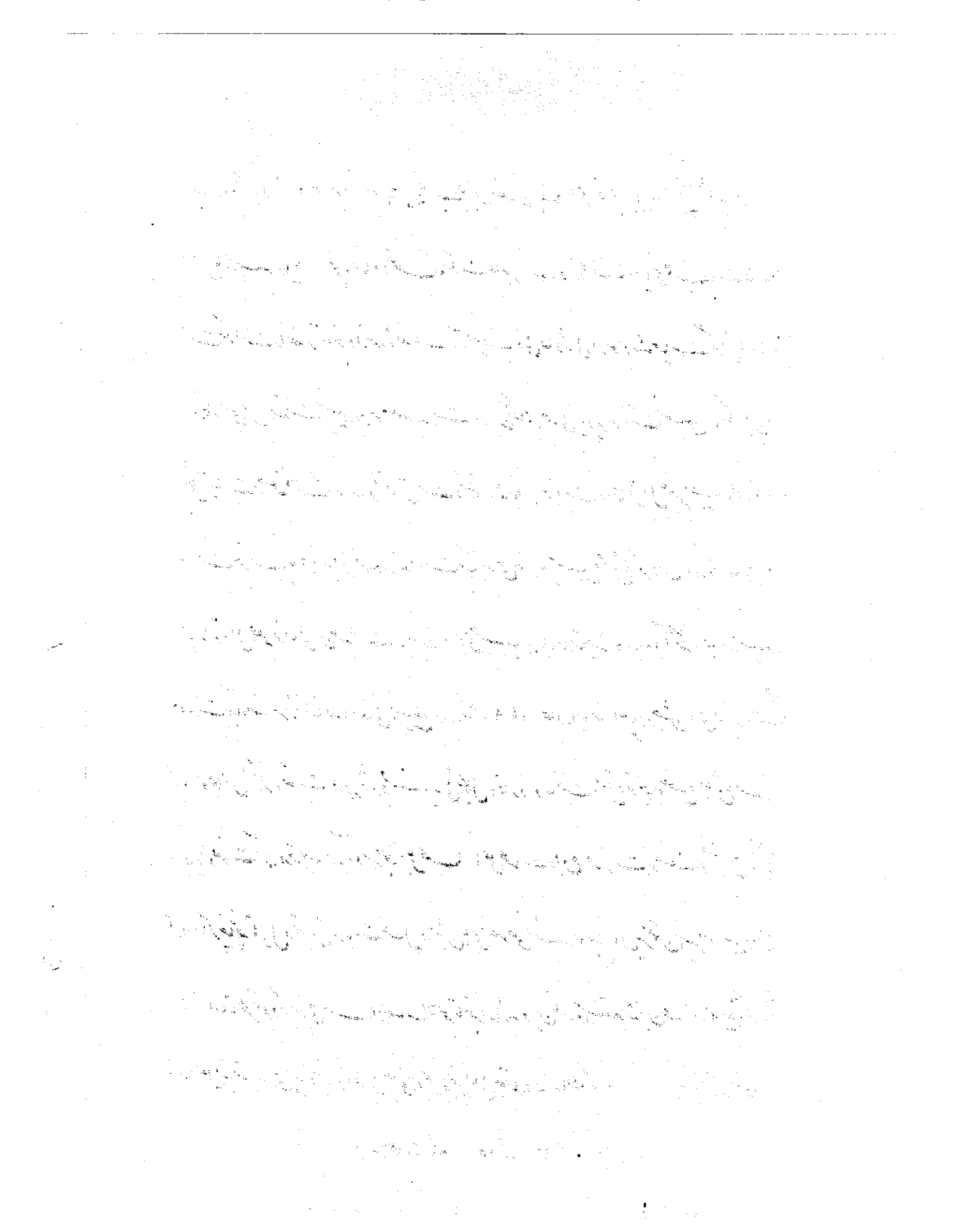

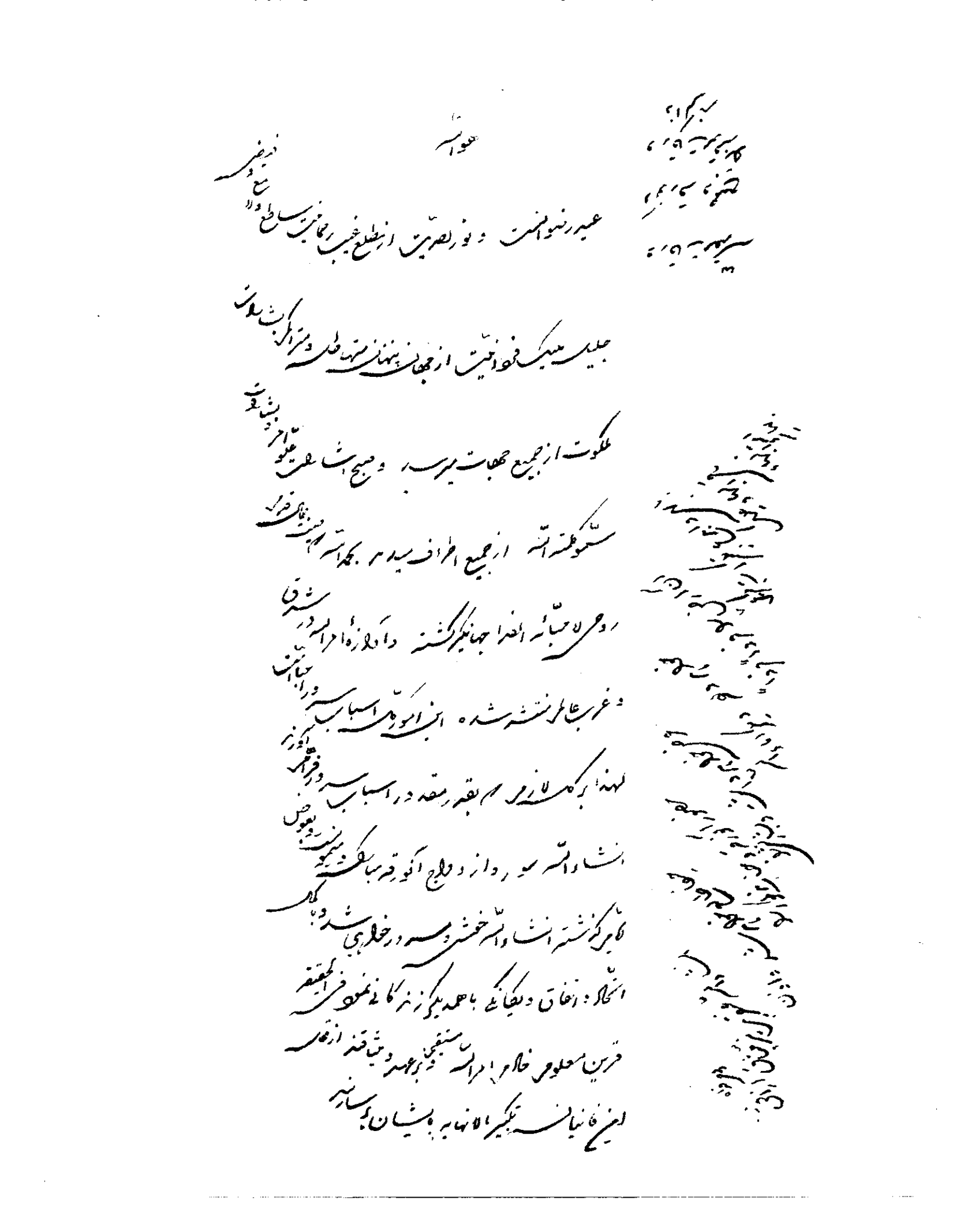

خانم اهل بهاء

در عهد میثاق انوارالطاف و عنایات مولای مهربان حضرت عبدالبهاء ارواحنافداه چنان پرتوافکنده بود که قلوب مؤمنین پرحرارت از لطف و محبت وپرشور از مرحمت و عنایت آن آفتاب عالمتاب بود . دلها در پناه مکرمت حضرتش گرم و دیده ها از اشتیاق روی آن نیر آفاق روشن بود . آرامش خاطر و اطمینان قلب و اهتزاز روح در پناه ملجاء و مأمنی چون مرکزمیثاق درسراسر عالم بهائی بعیان مشاهده میشد تازمانیکه بمشیت الهی آن شمس تابان از افق عالم فانی غروب نمود و بملکوت باقی شتافت . عاشقان روی منیر و مشتاقان خوی دلپذیر وبندگان مقام رفیعش راد رتاریکی هجران بجا گذاشت انوار عنایات بظلمات حرمان تبدیل شد و الحان سرور بفریاد و فغان مبدل گشت. قلوب مطمئن و ارواح مستبشر مضطرب گشتند و درغم هجران مولای محبوب و یگانه مقتدای عصر افسرده و پریشان شدند . احبای با وفای آستانش هریك باقلبی سوزان و سرشکی روان و خاطری نگران بدرگاه حضرت بی نیاز روی نموده بامید رحمت پروردگار منتظر اراده الهی شدند تا اینکه ودیعه گرانبهای مرکز میثاق الواح مبارکه وصایا گشوده شد وبفضل حق مقام منیع مولای شفوق و حنون حضرت ولی محبوب امرالله بعاشقان مهجور و والهان مغموم ومنتظران معبود ارزانی گشت ولی از آنجاکه قلب طاهر وروح مقدس آن مولای عزیز بیش از هرکسی از فقدان حضرت مولی الوری ارواحنالرمسه الاطهرفداه متاثر و متالم بود در فراق روی جانان سربکوه و بیابان نهاد تادور از عالم بندگان بدرگاه ایزد منان روی آورد و در وادی تقرب آلام خویش تسکین دهد و برای تحمل مسئولیت خطیرمقام عظیم ولایت امر نازنین جمال اقدس ابهی طلب تأیید و توفیق از ملکوت ابهی نماید .

در آن هنگام که هنوز احزان احبا پس از صعود مرکز میثاق حضرت عبدالبهاء تسکین نیافته بود همزمان باغیبت حضرت ولی امرالله ارواحنافداه که زمان حرمان و بحران شدید روحی و بحبوحه محن و آلام بود بفضل و اراده الهی نفس مقدسی قلوب مجروح راالتیام بخشید وغم هجران را تخفیف و تسکین داد دلهای مرده را مشعوف ساخت و ارواح افسرده را جان بخشید نیروی ایمان را تقویت نمود و ذوق و شوق تبلیغ وفعالیت برانگیخت و روح مسیحائی در کالبد پژمرده دلشکستگان بدمید . جامعه بهائی امانت حضرت عبدالبهاء را در کمال استحکام محافظت نمود تا بید قدرت مقام ولایت امر بسپارد .

و این نفس مبارك مقدس جز حضرت ورقه مبارکه علیا شخص دیگری نبود ـ تنها آن ودیعه الهی در عالم وجود شایستگی احراز این مقام رفیع را داشت و بس چنانکه حضرت ولی امرالله میفرمایند :

" این نفس مقدس بیمانند در این ظهور بدیع منیع بعد از سه ذات مقدس مبشر و موسس و مبین امر مبارك مافوق حروف حی و شهدا و ایادی و مبلغین وبانیان نظم بدیع بهائی قرار دارد " .

حضرت ورقه مبارکه علیا شایستگی خویش را برای اداره جامعه قبلا نیز در زمان مسافرتهای حضرت عبدالبهاء بغرب بمنصه ظهوررسانده بودند چه که در مدت حرکت و مسافرت مولای محبوب اداره امور ـ

ارض اقدس بعهده ایشان بود ونیز قادر بودند که جامعه را بسوی کمال رهبری نمایند چه که خود مظهر کامل صفات عالیه بهائی ودارای قدرت عظیم ایمانی وصاحب قلبی پاك ورئوف وروحی مقدس بودند . در اینباره حضرت ولی امرالله ارواحنافداه میفرمایند که .

" حضرتشان مظهر یك شخصیت بزرگ از لحاظ خدمت و فداکاری ونمونه یك قدوسیت عظیم در زندگی وبعد از حضرت عبدالبهاء بهترین مثل اعلای امر مقدس بهائی وجامع جمیع کمالات انسانی استکه خداوند آنرا دراین ظهور برای ارتقای عالم بدرجه بلوغ مقرر ومقدر فرموده است " .

هنگامیکه فردی از طبقه نسوان بدرجه وقاری رسد که حکم مقدس جمال اقدس ابهی جل ذکره الاعلی یعنی تساوی حقوق رجال ونساء راعملا بمرحله اجراد رآورد وشایستگی احراز حقوق روحانی وعطای الهی راداشته باشد و مثل اعلای دیانت بهائی قرارگیرد وجامع جمیع کمالات انسانی شود خود شاهدی است بارز برارتقاء عالم بدرجه بلوغ ولسان عظمت باین بیانات مبارکه ناطق .

" یاایتهاالورقه المبارکه النوراء .....

قدجعلناك من خیره الاماء واعطیناك مقاما لدی الوجه الذی ماسبقته النساء کذلك فضلناك وقدناك فضلا من لدن مالك العرش والثری ... " .

آن ذات مقدس پیشقدم نساء عالم شد تانمونه ومثالی برای تأسی وپیروی قرارگیرد . در سراسر عمر مبارکش همدم پدر بزرگوار ومراد رعالیمقام وشاهد غمها وشریك بلایای آنوجودات مقدسه بود و نیز غمخوار مادر مهربان و ستمدیده ام الکائنات وتسلی بخش قلب حزین حضرت ولی امرالله درزمان هجران بود وبوسیله مراسلات و توقیعات شیرین و شیوا ببهائیان مهجور وعشاق پریشان دلداری میداد .

در زمان طفولیت هنگامی که بیش از شش سال از عمر نازنینش نمیگذشت بساط شادیها ولخوشیهای دوران کودکی رابرچیده وباطعم تلخ بساط گسترده مصائب و بلایا آشنا شد ودر فراق پدر ودر گیرودار روزگار مونس مادر شد . در عنفوان جوانی اراده نمود که از جمیع لذات دنیوی منقطع شود وبتمام لذائذ عالم جسمانی بی اعتنا گردد از عالم ناسوت بدر آید وبعالم ملکوت پیوندد ومظهر تقوی و تقدیس گردد چون روح لطیف شود وجز لطف وصفای سرمدی نخواهد وبغیر از ذات کبریائی نجوید آری رسد آدمی بجائی که بجز خدا نبیند . پس در بهار زندگانی همراه و همراز پدر زندانی عکا شد ودر آن سجن اعظم فرمود :

در رقعه قاف عشق کاشانه ما است
در ساحل دریای بلاخانه ما است
گویند که گنج را بویرانه سپرند
عکای خرابست که ویرانه ما است"

آن گوهر تابناك ودرگرانمایه در ویرانه های عکا آنچنان رنج وعذاب دید که با همه قوت وصحت ونیروی جوانی که داشت فرمود " از آن ببعد هرگز روی سلامتی وتندرستی ندیدم " با اینحال روح پرفتوحش باقوتی ملکوتی وقدرتی الهی همدم جمال اقدس ابهی وهمراز حضرت مولی الوری بود تاحدیکه آن برادر رومولای مهربان خطاب باو فرمود : ..... در شب وروز بیاد تو مشغولم آنی از خاطر نمیروی فی الحقیقه بجهت خود متأسف ومتحسر نیستم ولی هروقت ملاحظه صدمات شما را مینمایم بی اختیار اشك از چشم میریزد "

ولی ایشان در بحبوحه بلایا وشدائد ورمیان اعداء و ناقضان ملجاء وپناه مومنین ومومنات بودند حتی تسلی بخش هیکل اطهر حضرت ولی امرالله شدند چنانکه آن هیکل مقدس میفرمایند : " چگونه ممکن است قلم قاصر این عبد از عهده وصف ذات مقدسی که همواره ظهیر وغمخوار ومهربان وباعث سرور وانتعاش این قلب حزین بوده برآید ومقام رفیعش را بستاید ومصائب وارده بر آن حضرت را تشریح و تبیین کند ویا الطاف بیکرانی را که از اوان طفولیت نسبت باین عبد مبذول فرموده احصا نماید و شکرانه عنایات و محبتهای موفوره اش را بجا آرد "

ونیز در وصف و ثنای ایشان میفرمایند .

" یاورقه العلیا اگر رهروی صد دهان گشایم ودر هر دهان صد هزار زبان ناطق سانم از عهده وصف وثنای سجایای رحمانیه استالتی ماطلع بهاالاحد الاالله برنیایم و مراحم و محبت بی کرانت را تعبیر و تقدیر نتوانم . " انتهی

یکی از دستخط‌های حضرت ورقه مبارکه علیا

بواسطه جناب میرزا یوسف خان وجدانی سنگسر احبای الهی و اماء رحمن علیهم و علیهن بهاء الله الابهی ملاحظه فرمایند

هوالله تعالی

بندگان و کنیزان آستان اعظم جمال ابهی و یاران و خادمات حضرت عبدالبهاء واقعه مؤلمه و فاجعه موحشه سنگسر بر احزان و آلام این مظلومه و عموم عائله مبارکه افزود سنگسر هدف تیر قضا و قدر شد و احبای الهی و اماء رحمانی معرض خطر شدید گشتند اشرار در اذیت و جفا کوتاهی ننمودند و از فضل ربانی و عنایت سبحانی آن نفوس مطمئنه راضیه مرضیه در ثبوت و استقامت قصور و فتور نکردند هرچند صدمات وارده و بلایای نازله برشما بینهایت عظیم و شدید بود ولی چون در سبیل محبوب یکتا و مقصود بیهمتا واقع سزاوار حمد و شکرانه است هر حادثه و واقعه‌ئی در عالم وجود مرتبط و متعلق بمشاء و مشیت جمیع مظاهر الهی در ایام خود مبتلا بصدمات و بلایای گوناگون بودند و تمام نفوس مقدسه رحمانیه گرفتار شدائد و مصائب متنوعه شدند ملاحظه در اساس این ظهور اعظم نمائید شجره مبارکه در بحبوحه طوفان و گردباد بلایا نشو و نما نمود و اکنون سایه بر آفاق انداخته و سراج منیر امر ربانی در شدت زوابع و عواصف رزایا روشن و افروخته شد و الحین روشنی بخش جهان و جهانیان گردیده البته نفوس مومنه موقنه ثابته راسخه نیز نظر بآن مبدء و اساس معرض شدائد و بلایا واقع شوند پس باید شکرانه نمائید که بقطره‌ئی از آن بحور مصائب وارده برجواهر قدسیه فائز و مرزوق شدید و باین موهبت عظمی در سبیل محبت طلعت اعلی و بندگی و عبودیت جمال اقدس ابهی ودوستی و وفا بحضرت عبدالبهاء مفتخر و سرافراز گشتید هنگام تشرف و زیارت باعتاب مطهره مقدسه نورانیه باکمال تضرع وابتهال رجا و استدعای تائید و توفیق و عون و حمایت برای آن یاران و اماء رحمن مینمائیم و امیدواریم که روز بروز بر روحانیت و انجذاب و اشتعال و اتحاد و محبت بیفزائید اینمظلومه و اهل سرادق عفت و عصمت و حضرت حرم مبارک و ورقات سدره رحمانیه جمیع احباء الله و اماء رحمن را باذکار بدیعه منیعه ذاکرو مکبریم و تحیات روحانیه ملکوتیه ابلاغ میداریم و علیکم و علیکن البهاء و الثناء

٥ ربیع الثانی ١٣٤١ بهائیه

بهائیه خانم

«بقلم مارجری مورتن»

ترجمه ونگارش فریدون سلیمانی

(ازجلد پنجم عالم بهائی)

ازاقتران جمال اقدس ابهی و آسیه خانم دختر بلند اختری پابعرصه شهود گذاشت که بهائیه نام گرفت (۱) اهل بهااورا ورقه مبارکه علیا نامیدند و اطرافیانش همچنانکه برادر بزرگوارش حضرت مولی الوری را آقا خطاب مینمودند برای اونیز لقب " خانم " را برگزیدند (۲) . این خانم مقدس که روح نافذ شرر قلوب کسانیکه اورامیشناختند نفوذ کرده و حرکات و سکنات روزانه اش معرف وقار و متانت او بود "میراثی از اعمال و کردار نیکوبجای گذاشت تا هریك از ما نیز بسهم خود ازصفات معنوی او که جزئی از ضروریات زندگیش بشمار میرفت برخوردار باشیم .

ارزش لطیفی که برای نوع انسان قائل میشد و بیش از هرچیز بآن اهمیت میداد مبین احترام درونی حضرت ورقه علیا نسبت بهمنوع بود . با لطفی آمیخته بوقار و بطوریکه احساس ذره ئی ناراحتی در انسان بوجود نمیآمد در نهایت سادگی و بدون اینکه مقام بلند و شأن رفیع خود را احساس کند با اطرافیانش برخورد مینمود مهربانی وادب طرز سلوك درباریان سابق ایران را بخاطرمیآورد حتی با منسوبین خود نکات بسیار دقیق معاشرتی رااز نظر دور نمیداشت انسان در آشنائی با حضرت ورقه علیا پی باین نکته میبرد که هرگز پای بند بعض آدابی که درمشرق زمین بین زنان هم شأن ایشان مرسوم است و در نتیجه سبب ایجاد فاصله ئی بین آنها و دیگران شده نبوده است . بلکه زندگی او محصور رقلمروی بود که روحانیت و محبت در آنجا حکمفرما بود و در اینجابود که انسان بفضائل و صفات معنوی حضرت ورقه علیا پی میبرد .

ظرافت شایستگی وقضاوت عاقلانه ئی که از خود نشان میداد و بالاخره تمام عناصری که خوبی را بوجود میآورد با هماهنگی کاملی در وجود حضرت ورقه علیا آمیخته شده بود . اراده نیرومند خود را هرگز بکسی تحمیل نمینمود هیچگاه کسی را وادار بپذیرفتن افکار خود نمیکرد برخورد او بسیار ملایم و دوست داشتنی بود کسی در حضور حضرت ورقه علیا خم نمیشد آنچه را که دیگران ممکن است با خشونت انجام دهند او با یك تبسم مطبوع و یا یك اشاره لطیف چنان بآرامی تنفیذ مینمود که بندرت کسی متوجه آن میشد .

حضرت ورقه علیا اطرافیان خود رااز همدردیهای محبت آمیزمحروم نمیکرد در زندگی آنها داخل میشد وروحشان را از سرور لبریز میکرد بطوریکه درآن لحظه نمیتوانستند این همدردی را بعنوان همدردی درك کنند و فقط احساس میکردند که قلبشان مملو از سرور و شادمانی شده است .

یکی ازصفات پسندیده ایرانیها اینست که وقتی

---

(۱) لقب بهائیه پس ازاظهارامر حضرت بهاء الله بمعظم لها داده شده است .

(۲) عنوان آقا درمورد حضرت عبد البهاء جل ثنائه وخانم درمورد حضرت ورقه علیا به پیروی از جمال مبارك بوده است .

هدیه ئی بکسی میدهند آنرا در یك پارچه ٔ ابریشمی یا کتان گلدوزی شده زیبائی می پیچند و سعی میکنند که این پارچه با هدیه ئی که در درون آن میباشد ازنظر زیبائی و ارزش متناسب باشد هدایای معنوی حضرت ورقه ٔ علیا نیز همیشه دارای چنین خاصیتی بود در محضر ایشان انسان حرارت لذت بخشی ازشادی و خرسندی احساس میکرد و بعد متوجه میشد که این حالت با لذت عمیقتر دیگری توأم بوده است و ما یکروز در عکا شاهد یکی از این لذتهای مضاعف بودیم .

حضرت ورقه ٔ علیا با حال تب در بستر بیماری استراحت کرده بودند و سایرین با حالت آمیخته بآرامشی خود را برای شرکت در جشن عروسی که قرار بود آنشب برپا شود آماده میکردند یك لحظه قبل از آنکه مراسم ساده عروسی برگزار شود حضرت ورقه ٔ علیا عروس را احضار فرمودند دخترك که بسیار جوان بنظر میرسید با حالت ارتعاش و چشمان پراز اشك وارد محضر مبارك شد ولی یك تبسم لطیف حضرت ورقه ٔ علیا باو قوت قلب بخشید سپس دست خود را بر روی پیراهن سفید رنگ کتانی و روسری و حلقه ٔ گلی که برسم مغرب زمین با برایش درست کرده بودیم گذاشتند و بآرامی فرمودند " چقدر قشنگ هستی " همین جمله ٔ کوتاه سبب شد که عروس کوچولو ترس خود را از یاد ببرد و با عنایتی که در حق او فرمودند و خود شرقادر بدرك آن نبود بجشن عروسی خود بازگشت .

در ایران مادران هنگامیکه قصد تسلی دادن یا نصیحت کردن بفرزندان خود داشته باشند آنها را بلفظ " مادر " میخوانند این کلمه ٔ محبت آمیز همیشه از زبان حضرت ورقه ٔ علیا بگوش میرسید و جمله ٔ — " مادر عیبی ندارد " پیوسته نوازش بخش سامعه کسانی بود که در اطراف حضرت ورقه ٔ علیا بودند و انعکاس این جمله سبب آرامش روح و تسلی خاطرشان بود شاید در توصیف حضرت ورقه ٔ علیا کلمه ٔ مادر — کاملا رسا نباشد زیرا مادری در مقابل دریای بی پایان لطف و عنایت او بسیار محدود است هنگامیکه مادری با علاقه ٔ فراوان فرزند خود را در آغوش میگیرد احساس یکنوع مالکیت در او بیدار میشود بعلاوه انتظار عشق متقابلی اورا باینکار وا میدارد در صورتیکه محبت حضرت ورقه ٔ علیاخالی از هرنوع شائبه ئی بود او بدون کمترین توقعی از دیگران روح و جسم خود را وقف محبت و خدمت بآنها میکرد و نمیگذاشت احساس کنند که مدیون محبت های بی پایان ایشان شده اند حتی نمیخواست احساس حق شناسی در درون آنها برانگیخته شود نوازش او چون برخورد پرقو نرم و آرامش بخش بود زیرا میدانست قلبهای حساسی هستند که ممکن است از احساس کمترین فشار ترحم و دلسوزی جریحه دارشوند او میخواست چنان برزخم دلهای دردمند مرهم نهد که حتی فشار دست لطیفش را حس نکنند قلوب را سرشار از شادی مینمود در حالیکه منشاء این سرور و لذت معنوی را نمیشناختند اگر احساس مینمود که کسی رنج میبرد کاری نداشت که منشاء این رنج در خود اوست یا از غیر باو رسیده بلکه بطور کلی برای رنجهای بشری معتقد بیك سرچشمه ٔ مقدس بود .....

اگر کسی در آزار او میکوشید حضرت ورقه ٔ علیا سعی میکرد اورا بخاطر خشونتی که در وجود شریست تسلی بخشد زیرا محبت او تابع هیچگونه شرایطی نبود نفوذ او در اشخاص چنان عمیق بود که طبیعت هرکس را هر قدر هم میخواست طور دیگر جلوه دهد بزودی میشناخت مخصوصا در شناختن دردها و رنجهای بشری بصیرت فوق العاده ئی داشت بطوریکه نظرش فورا متوجه بدبختیهای انسان میشد و ناکامیهای اورا در اعماق روح و قلبش میخواند و برکت و عنایت خود را از او دریغ نمیکرد وقتی حضرت ورقه ٔ علیا هدیه ئی بکسی اعطاء میفرمود بنظر میرسید از کسیکه هدیه ٔ او را پذیرفته است سپاسگزار است وقتی بدیگران شادی و سرور عنایت میکرد از اینکه این موهبت را از او قبول کرده اند خشنود بود در ایام اخیر حیات در یکروز تابستان تنی چند از کودکان قامیل را با خود بدامنه ٔ کوه برد وساعتی بتماشای تفریح کودکانه ٔ آنها پرداخت

پس از اینکه هنگام غروب دوباره آنهارا پائین آورد با وجود اینکه وسیله این نشاط را خود او برایشان فراهم آورده بود از این جهت که از تماشای بازی آنها لذت برده است از آنها سپاسگزار بود و هرگز از محبت خود بدیگران خبر نداشت ولی اگر کمترین محبتی از جانب دیگران نسبت باو ابراز میشد او را شدیدا تحت تاثیر قرار میداد خدمت کردن بورقهٔ علیا وظیفه‌ئی بشمار نمیرفت بلکه یک امتیاز بزرگ محسوب میشد ولی او حتی در آخرین لحظات حیات کوچکترین خدمتی را با تبسم حاکی از سپاسگزاری میستود سخاوتمندی او جزء ذاتی وجودش بود و گشاده دستیش مانند جریان بدون انقطاع رودخانه‌ئی بود که هرگز باز نمیایستاد از هدیه دادن لذت میبرد از اینکه بکودکان سکه و شیرینی و بدیگران گل و یادگاری عطاء کند غرق سرور و نشاط میشد هدایائی که اهداء مینمود عبارت بود از یک شیشه عطر گل سرخ یا اشیاء ظریف دیگری که برایش گرانبها بود اگر هدیه‌ئی بحضرت ورقهٔ علیا اهداء میشد روز دیگر آنرا بکس دیگری میبخشید بکسیکه بآن احتیاج داشت یا احساس مینمود که از آن خوشش آمده است .

وجود او چون دریائی ژرف و گنجینه‌ئی گرانبها بود گنجینه‌ئی از فضائل و تجربیات که هرگز در آن بروی کسی بسته نشد و در زیر خاکستر فراموشی مدفون نگردید کیمیائی در وجودش نهفته بود که ماهیت زندگی را تبدیل میکرد و از مس وجود زر میساخت و سپس آنرا در جای خود بکار میبرد سرچشمهٔ فضیلت حضرت ورقهٔ علیا دل روشن بین و آگاهش بود ولی هرگز تجربیات خودرا بصورت دستور العملی که بتوانیم آنرا چون شعار مقدسی نصب العین خود قرار دهیم بیان نکرد و فقط با پیروی از روش او میتوانیم بگوئیم آنچه میدانسته است بما اعطاء فرموده مسائل بسیاری است که زبان از بیانش عاجز میباشد .

ورقهٔ علیا این مطالب را در تبسم در نگاه و در سکوت عمیق خود بیان میکرد اغلب اوقات با آرامی می نشست و سروصدای اطرافیان را تحمل میکرد ولی هیچگاه آنها را دعوت بسکوت نمیکرد بلکه کوشش میکرد با آنها همراهی نماید بزرگترین موهبتی که در وجودش نهفته بود آسایش و سروری بود که باطرافیانش اهداء میفرمود . خندیدن را دوست میداشت وخود را در شادی جوانان شریک مینمود و این رفتار مطبوع چون امواج شادی بخش در دریای وجودش در حال تلاطم بود . بندرت بگوشه‌ٔ تنهائی پناه میبرد فراغت خاطری که برای اغلب مردم در شب زنده داری و کناره گیری حاصل میشود برای حضرت ورقهٔ علیا در میان جمع و هماهنگی با دیگران بدست میآمد . . . . اطاق او بمنزله قلب خانه بشمار میرفت هنگامیکه در فصل زمستان منقل آتش خود را بر میافروخت و یا روی نیمکتی که کنار پنجره قرار داشت و نور آفتاب روی آن میتابید بی نشست پیرو جوان یک یک وارد میشدند و هریک لحظه‌ئی در اطاق او توقف نموده سپس بدنبال کار خود میرفتند .

در ورود باطاق او ترس و کمروئی از وجود انسان رخت برمی بست رفتار مطبوع و دلپذیرش برود تهارا بحرارت تبدیل مینمود و انسانرا از تصورات خود پرستی آزاد میکرد و سادگی را جایگزین آن مینمود بنحوی که شخص وارد نه بفکر محبت‌های ایشان بود و نه وجود خود را بخاطر میآورد .

با وجود اینکه سالهای متمادی کدبانوی آن خانهٔ بزرگ بود و شخصا بتمام امور رسیدگی مینمود هرگز برای انجام کاری بکسی اصرار نمیکرد و هرگاری را ضروری تشخیص میداد مستقیما آنرا بعهده میگرفت و تمام توجه خود را بآن مبذول میداشت هرگاه دست بکاری میزد تمام قوای خود را حصر در آن مینمود هم آهنگی کاملی که در زندگی او وجود داشت سبب میشد از ساعات و دقایق بیهترین وجهی استفاده نماید نه تنها با زندگی و مردم هم آهنگی داشت بلکه عدم سازش و اختلاف در وجودش راه نمییافت عادت شناسائی و انتخاب خالصترین نوع در هر چیز

برایش طبیعت ثانویه شده بود چون بدیها را بخوبی میشناخت از مواجههٔ آنها بیمی بخود راه نمیداد بزندگی با گذشت و بلند نظری مینگریست در صفات او فقط کمالات انسانی مشاهده میشد و این فضائل انسان را وادار باحترام نسبت باو مینمود .

حضرت ورقهٔ علیا دانشمند نبود و از تحصیلات دنیائی بهره زیادی نداشت بلکه منبع بصیرت و فضیلتش دل روشن بینش بود و قلب او از سرچشمه ئی که وراء منابع دانش بشری است مایه میگرفت چندان عادت بمطالعه و یا نوشتن نداشت اما تماس دائم او با زندگی هرگز قطع نمیشد موجودات عالم طبیعت اعم از ذیروح یا غیر ذیروح حروف و کلمات کتابی بودند که مورد مطالعه حضرت ورقهٔ علیا قرار میگرفت و تجربیات خود را بصورت طرق عملی زندگی بدیگران تقدیم مینمود .

با کیمیائی که در روح او وجود داشت احتیاجات روحی انسان را اقناع میکرد اگر در جائی رنج و ناراحتی مشاهده میکرد هرگز سخنی از مشکلات و دردها بمیان نمیآورد بلکه کوشش میکرد بطور غیر مستقیم مصائب را از میان بردارد و آلام را بدست فراموشی بسپارد با محبت و حرارت خود عقده های روحی را میگشود و بکمک او در ماوراء جنجالها و شك و تردیدها حالت اطمینان و آرامشی در انسان بوجود میآمد . اگر دانهٔ انجیری را سحرگاهان قبل از اینکه خورشید نور حرارت بخش خود را بر آن بتابد بچینید قطرهٔ شیرینی در آن وجود دارد که شیرینی آن در تمام طول شب تقطیر شده و نسیم سرد شبانه آنرا بصورت یك گلبول که بمنزلهٔ روح و عصاره میوه میباشد درآورده است حضرت ورقهٔ علیا نیز روح و معنی را در قالب جامد حقیقت میریخت و آنرا بانسان اعطاء مینمود .

حضرت ورقهٔ علیا همانطورکه عوالم مختلفه محبت را با جمیع قوای هدایت بخش و عظمت های متجلیه از آن تشریح مینمود وجود مبارکش آیتی از محبت واقعی را در مقابل دیدگان انسان مجسم میساخت و مانند درختی که چون در معرض باد قرار گیرد و زش نسیم را با حرکت برگهای خود کاملا محسوس میسازد خانم اهل بها سبب میشد انسان بخوبی دریابد که در وراء عشق و محبت نیروئی عظیمتر که همانا جوهر و حقیقت آن است وجود دارد و ما هنوز قادر به احساس و ادراك کامل آن نمیباشیم . وقتی انسان در حین نارضایتی و بی قراری بسوی او پناه میبرد این حقیقت برایش کشف میشد که این بیقراری و نارضائی ازسرگردانی روح سرچشمه گرفته است و برای دومین باری که باین محراب صلح و آرامش پناه میبرد در این اطاق کوچك و سفید آرامش خود را باز مییافت در اینجا بود که اوراه دیدن خداوند را در اشیاء کوچك بانسان نشان میداد بطوریکه شخص میتوانست وسعت نامحدود لایتناهی را در چهار دیواری که خانه نامیده میشود مشاهده کند . او زمان حاضر را از آینده جدا نمیکرد و در تمام دورهٔ حیات برمشقت خود هرگز آرزوی فرار بسوی یك آینده روشنتر در دلش پرورش نیافت .

در دوران حیات خود آنچه را که بنظر دیگران مبتذل جلوه میکرد بپایهٔ رؤیاها میرسانید و اشیاء ناچیز و ناپایدار را عالی و اعجاب انگیز جلوه میداد اشیاء کوچك در نظر او کوچك نبودند بلکه جزئی از وسعت لایتناهی در نظرش تجلی میکردند او کسی را بسعادتی که در آینده روی خواهد نمود امیدوار نمیکرد بلکه ارزش شادیهای موجود را بما میفهماند .

یك شاخهٔ گل سایه ئی بر روی دیوار و نغمهٔ دلپذیر پرنده ئی که از باغ مجاور بگوش میرسد تمام این چیزهای کوچك قادر بافسون کردن روح انسان میباشند . در حضور او کوچکترین سیمای زندگی در نظر دلپذیر و اعجاب انگیز بود و انسان باین حقیقت پی میبرد که همه چیز میتواند روح را مستبشر کند . در آن هنگام ارزش واقعی لحظات جلوه گر میشد و شعور درك میکرد که این لحظه کوتاه و زود گذر از زیبائی جاودانی منفك نیست و حامل ذره ئی اززیبائی مطلق وکمال مطلوبست . .

حضرت ورقهٔ علیا زیبائی را دوست میداشت و احساس خود را بمحیط اطراف خود بعاریت داده بود نفحهٔ لطیف خود را درجو اطرافش پراکنده نموده بود بیهوده درجستجوی کلماتی هستیم که بتواند مبین چنین احساسات درونی که وجههٔ خارجی آن تا این اندازه با ظرافت ترسیم شده است باشد پیدا کنیم .

کسانیکه با او آشنائی حاصل نموده اند از آن ببعد هر شیئی را دوست داشتنی مشاهده میکنند یا هر جا اثری از ظرافت و کمال می بینند نقشی از حضرت ورقهٔ علیا در خاطرشان تصویر میشود گوئی وجود او بطور جاوید در هر نوع زیبائی موجود است در جلوه های بهار نفحهٔ جانبخش او استشمام میشود در زمزمهٔ فوران آب ازچشمه سار صدای اوبگوش میرسد و بالاخره خروش امواج متلاطم دریاوخنده های نشاط بخش کودکان اورا بخاطر میآورد و هرجا که اثری از شادی و دوستی وجود داشته باشد او در آنجاست .

ما مردم مغرب زمین در پایان حیات حضرت ورقهٔ علیا را شناختیم اما از اینکه اورا در زمان جوانی نشناختیم احساس غبنی در زوایای روح خود نمی یابیم زیرا او از عاداتیکه در اثر ازدیاد سن بوجود میآید برکنار بود اغلب ما با نوع تفکر اشخاص سالخورده آشنائی داریم آنها بخاطراتی که در صفحات زندگی گذشته گسترده شده فکر میکنند و افسوس میخورند و آه میکشند این خاطرات بطور فشرده ولی واضح و مشخص هیجانهای روحی آنهارا بوجود میآورد ولی حضرت ورقهٔ علیا هرگز احتیاج نداشت زندگی گذشتهٔ خود را مطالعه کند و ایام از دست رفته را بازگرداند گذشته او با زمان حاضرش پیوسته بود و زمان حال او متضمن گذشته بود .

نمیتوان گفت که هنوز زیبائی خود را حفظ کرده بود ولی درخشندگی ایمان و روحانیت جلوه خاصی باو می بخشید زیبائی حضرت ورقهٔ علیا در فضائل و کمالاتش نهفته بود و اثر محبت دلپذیری از چهره اش آشکار بود چهره شاداب و رنگ مطبوع سیمایش پریدگی گرائیده بود و از دوران جوانی جز چشمان آبیرنگ و یك ظرافت فوق العاده چیزی برایش باقی نمانده بود .....

در هنگام بیان یك داستان و یا تجسم یك صحنه ساده ابتدا قدری مکث میکرد سپس تبسم لطیفی بر لبهایش نقش می بست و بعد داستان را بصورت مطبوع و دلپذیری برای شما نقل میکرد . اگر از او میخواستیم صحنه هائی از زندگی آشفته کودکی خود را برای ما بیان کند و یا حبس ها و تبعید های طولانی و طاقت فرسای خود را نقل کند هیچگاه نمیکوشید با داستان پردازی مطلب را جالب تر از واقعیت جلوه دهد وقتی سرگذشت خود را میگفت انسان بتمام فصول غم انگیز زندگی او آشنا میشد و رنجهای بی پایانش را درك میکرد و باین حقیقت پی میبرد که این مصائب را بخاطر شخص خویش تحمل نفرموده ولی هرگز پشت خود را در زیر بار مشقات خم نمیکرد و طوری رفتار میکرد که مصائبش بنظر ناچیز جلوه کند .

او مایل نبود زندگیش را نوعی از شهادت بدانند و اصرار نداشت بصورت قهرمانان بسوی جوادث برود و با سختیها مواجه شود . شوق و حرارت درونیش بوسیلهٔ یك مشعل فروزان جاودانی حفظ میشد . در برخورد با امتحانات و مواجهه با خطرات نه حرارت فوق العاده از خود نشان میداد و نه روی از حوادث بر میگرداند بلکه با رضایت خاطر و آرامش روح بسوی مخاطرات پیش میرفت شهامت و نیروی اراده حضرت ورقهٔ علیا از ایمان وفهم او سرچشمه میگرفت و در پرتو همین شهامت بی مانند بود که سالهای متمادی لاینقطع رنج برد و با اندوه بی پایان بسر برد و دم بر نیاورد در برخورد خشونتها و ملامتها همیشه چیزی بالاتر از گذشت از خود نشان میداد . رنج بردن و عفو کردن از صفات مقدسین است اما بالاتر از آن اینست که انسان با نیروی معنوی خود مصائب بزرگرا

(بقیه در صفحه ۱۱۳)

حضرت ورقه مبارکه علیا (بهائیه خانم)-سنه ۱۸۹۵

توحیدیه در نعت حضرت ورقه مبارکه علیا علیها التحیة والثنا

شکر بی حد ذات پاکی را که بی همتاستی
در صفات و ذات و فعل و هستیش یکتاستی

دانش از هر عقل و ادراک و تصور مختفی
در صفات انوار او از هر جلی اجلاستی

صورت هر شئی پیش از هست او در علم حق
بی تفاوت چون زمان هستیش پیداستی

هستی عالم چو روز و فیض حق چون آفتاب
هست هر هستی ز نور فیض او برجاستی

صانعی کز مخزن قدرت بیک ایمای کن
کائن بی منتهی از قدرتش برپاستی

علم و قدرت حکمت و بینش یکی در کنه ذات
این تعدد از اضافات و تعین هاستی

اول و آخر خدائی کاندران صقع جلال
ابتدا او انتها همدوش و هم آواستی

ظاهر و باطن وجودی کاندران سینای قدس
عالم غیب و شهادت همدم و همزاستی

گر نبودی در فضا ذرّی ز ذرّات وجود
ذرّه ئی نی از جلال و کبریائش کاستی

ذات پاک او مقدس باشد از توحید و شرک
کاندران ساحت جهان معدوم و ناپیداستی

ذات واجب را ز ممکن کی توان نعت و صفات
زانکه نعت و وصف فرع درک و استقصاستی

پس همه نعت و درود و حمد و اسماء و صفات
سربسر راجع بذات مظهر و مجلاستی

وان جمال حق اگر خود نیز ننماید ز خویش
خلق را کی دم زدن در حق او یاراستی

مظهر یکتای بیهمتا و سلطان وجود
اندر این دور مشعشع طلعت ابهاستی

آنکه از یک آیت یکتائیش اندر زمین
فرق جنس و رنگ و آئین و وطن برخاستی

آنکه یک پیک بشارت بخش او با صد هزار
مؤمن و جانباز آیت حضرت اعلا ستی

آنکه اندر بارگاه قدس یکتا بنده اش
حضرت عبدالبهاء بریک جهان مولا ستی

آنکه شاخ نورسی از دوحهٔ یکتائیش
غصن ممتاز آن ولی والی والا ستی

آنکه در اثبات یکتائی و وحدانیتش
مصحف تکوین و تدوین سربسر گویا ستی

لیک گر برهان نبودش هیچ بهر خاص و عام
کافی انوار وجود ورقهٔ علیا ستی

فرع قدمت اصل عصمت مخزن فضل و علا
آیت عظمای حق و حجت کبرا ستی

بنت اشراق اخت میثاق ام علم و اقتدار
قدرتش همدوش و علمش همسر و همتا ستی

سدرة القصوی که غصن القدس او عبدالبهاست
ورقة القدسش چو اوشایسته و زیبا ستی

خوش مبرهن شد ز توقیعات کلک جانفزاش
کو ز مکتب خانهٔ روح القدس خوانا ستی

رشحه ئی یابد اگر عالم ز بحر حکمتش
هر کسی از فیض او مستغنی و دانا ستی

زان سبب شد مظهر اسمار و مرآت صفات
کز تن و جان اخت طاف حوله الاسما ستی

هر سکینهٔ قلب ابرار و ودیعهٔ امر را
شد محقق کو ز اشراق قدم دارا ستی

در فضای وحدت حق نیست ذکران و اناث
منظر حق روح پاک و خاطر نورا ستی

ز انفراد وی نگفوند مبرهن شد که او
مظهر اسمار فرد واحد یکتا ستی

از کمال و سیرت و اخلاق و آداب و صفات
آیت توحید ذات اقدس ابها ستی

«ناطقش» ساز و شفیع آستان قدس رب
آنکه جانها در هوایش واله و شیدا ستی

چون رخ شرمنده و امید تأیید جدید
بی شفاعت در حقیقت خواهش بیجا ستی

خاطراتی از حضرت ورقه مبارکه علیا

نقل از آهنگ بدیع سال ۸ شماره ۱۱

بقلم: بهیه خانم زکی الکردی
ترجمه: روح الله جاوید

مادرم ازاینجهت مرا بهائیه نامیده است که علاقه بی حد وحصری نسبت ببهائیه خانم خواهر والاگهر حضرت عبدالبهاء داشته است. بهائیه خانم که ما ایشانرا بنام مقدس ورقه علیا میشناسیم دوبار بمصر سفر فرموده و اغلب اوقات را در مصر با مادرم گذرانیده اند. یکی از خصوصیات دوستداشتنی ایشان این بوده است که در قبال هر دیدنی به بازدید میرفتند و در این مورد فرقی بین غنی وفقیر، دوست و بیگانه قائل نبودند. روزی بهائیه خانم با مادرم بملاقات زن وشوهر فقیری رفته بودند که در طبقه فوقانی ساختمانی واقع در یکی از کوچه های بست قاهره سکونت داشتند. طبقه پائین ساختمان خیلی تاریك وکثیف بود ولی طبقه فوقانی روشن ودرنهایت نظافت ودیوارهای آن بهمت یکی از اعضای فامیل نقاشی شده بود بهائیه خانم هنر طفل را خیلی ستودند. ظرفی پر از شیرینی آورده بودند حضرت ورقه علیا از هر نوع شیرینی یکی برای بچه های خانه برداشتند و درهنگام مراجعت اظهار داشتند بشر محض الفت و محبت خلق شده است. محبت سبب سعادت واقعی و مرهم قلوب متألم است.

* *** *

مطبعه پدرم بدو علت درنزدش خیلی عزیز بود یکی آنکه مولای مهربان آنرا بنام مطبعه کردستان تسمیه وتبرك کرده بود و دیگر اینکه حضرت ورقه علیا آنجارا بازدید فرموده بودند. کارگران کارگاه ازمشاهده اینکه چنین وجود مقدسی در جزئیات امورکارخانه دقت میفرماید و نشریات عربی و فارسی را ملاحظه میکند درحیرت بودند و میپرسیدند این شخصیت برجسته کیست؟ پدرم در پاسخ آنها میگفت روزی او را خواهید شناخت. پس از شنیدن این حکایات خیلی مشتاق زیارت بهائیه خانم شدم.

درکودکی افتخار زیارت خانواده مبارك درحیفا و بار یافتن باطاق بهائیه خانم نصیبم شد. در نظر من بهائیه خانم ملکه پرجلالی بود که درعین حال نهایت درجه متانت و فروتنی از حرکات و سکناتش ظاهر بود. خدمتکارزیبا و موقری داشتند بنام صحیه. حضرت ورقه علیا این دختررا مادر خطاب میکردند و کمترهستند کسانیکه خدمتکارشان را با چنین لفظ پرملاطفتی خطاب کنند ولی در نظر بهائیه خانم همه کس عزیز بود.

روزی درحالیکه من درگوشه ای نشسته و محوعظمت بهائیه خانم بودم خطاب بمن فرمودند:

" مادرچرانمیروی درباغ با بچه ها بازی کنی؟ " این الفاظ آشنا و پرملاطفت آتش محبت مرامشتعل تر کرد ولی من حاضرنبودم نقد بهشت حضورحضرتش را برای لذت آنی بازی کردن ترك کنم. گاهی آرزویم این بود که مستخدمه اش باشم تابتوانم بیشتر درجوارش بسربرم یا اینکه فقیر باشم تا بتوانم از دست مبارکش لباس خوشرنگی انعام بگیرم و دربرنمایم.

این شخصیت پرعلو ونورانی که بود؟ زندگی اوبرچه منوال گذشت؟ وقتی که پدرش حضرت بهاء الله گرفتار سیاه چال شد او بیش از ۶ سال نداشت و پنج ماه بعد به سرگونیهای متوالی دچارشد. او درعین حال رفیق، پرستار و مادرجسمانی کسانی بود که محتاج بودند. هیچ مصیبتی نورانیت قیافه جذابش را زائل نمیکرد.

(بقیه درصفحه ۱۱۳)

یکی از دستخط‌های حضرت ورقه مبارکه علیا

خراسان مشهد وعموم توابع آن احبای جمال رحمن و ثابتان بر عهد حضرت یزدان
علیهم بهاء الله و ثنائه ملاحظه فرمایند

هوالله

بندگان آستان طلعت ابهی و یاران عزیزان با وفای حضرت عبدالبهاء معلوم است که مصیبت عظمی و فاجعهٔ کبری صعود مبارک حضرت عبدالبهاء ارواحنا لمظلومیته الفداء چه آتشی بدلها زد و چگونه اعضا و ارکان و جوارح را بگداخت فوادها مکدر شد و از دیده ها سرشگ خونین جاری گشت حقائق تقدیس بفزع آمدند و جواهر تنزیه بناله و جزع مشغول گشتند سینه ها سوزان شد وجگرها بریان گردید نه دردل قراری ماند و نه درجان صبر و اصطباری بلبل وفا از تغنیات روح افزا بازماند وورقاء بقا از ترنمات تقدس احلی خموش گشت آن بدر مبین در خلف سحاب بقا مستور شد و آن شمس علیین در مغرب عز اسنی متواری گردید و از افق غیب پنهان مشرق لامکان اشراق انوارفرمود وسطوع اشعه وضیاء نمود باری این ستمدیدگان بقسمی در بحر احزان مستغرق و در طوفان هموم و اکدار از حرمان و هجران آن دلبر مهربان گرفتار شدیم که لسان از تقریر آن عاجز و بیان از توصیف آن قاصر روز را بنوحه و ندبه و شب را بفغان و ناله گذرانیم لهذا این تاثر و تحسر و تاسف سبب شد که در ارسال تحریر تاخیر گشت و در تقدیم مراتب تعلقات قلبی و احساسات وجدانی تعویق حاصل گشت و فی الحقیقه اهل بهاء وراکبین سفینهٔ حمرا و سابحین در بحر علم کبریا و فائزین بفیوضات افق ابهی و ثابتین برعهد اوفی رجالاً ونساءً صغارا و کبارا در این ماتم مولم و بلیه ادهم شریک و سهیم این آوارگان بودند و بسمع روح و فواد ناله آن عشاق دلبر آفاق و محترقان بنار فراقرا استماع مینمودیم و آه حزین از دل غمگین بافق علیین میرساندیم و با ناله و حنین تضرع و انین بدرگاه جمال مبین مینمودیم که ای پروردگار مهربان وای غمگسار دل سوختگان ترحمی و تفضلی فرما صبر و اصطباری عنایت کن تحمل و قراری ده با دست فضل و کرمت مرهمی بر این زخم نه وعلاج این درد بی درمان فرما احبایت را تسلیت بخش و یاران و کنیزانت را تعزیت ده این قلوب مجروح را التیام بخش و این فوادهای مقروح را بدریاق جود و مرحمت شفا عطا کن اشجار پژمرده از ارياح خزان را بهبوب نسائم رحمن طراوتی بخش و ازهار افسرده از سموم هجران را لطافت و نضارتی عطاکن ارواح را ببشارات ملکوت ابهی قرین افراح نما و اشباح را بهواتف افق اعلی انشراح و انبساطی ده توئی فضال و توئی رحمن و توئی معطی و مهربان . باری آن اقلیم کریم از بدو اشراق نورمبین مستضئی از اشعه نبأ عظیم گردید و مستنیر از ضیاء شمس جمال قدیم شد فیوضات رحمانی چون غیث هاطل بر آن بلده طیبه ببارید و از غمام رحمت سبحانی رشحات عز عنایت ربانی آن قطر نورانیرا طراوت و لطافت بخشید اشجار وجود محضر شد و ازهار معنوی شگفته گردید شقائق حقائق بروئید و ریاحین

معنوی سرسبز و خرم گردید و نسیم مشکبار از آن خطه و دیار بوزید و سایر اقطار راعنبر بار فرمود و نافهٔ اسرارنثار نمود خراسان بیشهٔ غضنفران رحمن شد و لانه و آشیانه مرغان جنة الرضوان گردید جمال قدم و اسم اعظم جل ذکره الاعظم آن قاعهٔ مبارکه را بعنایت مخصوص مخصص فرمود وبألطاف مالانهایه مشمول داشت خواه بلسان ابدع احلی و خواه بأثر قلم اعلی و هریك از یاران آن کشورانوررا تاج عزت ابدیه برسر نهاد وردآء فضل و موهبت در بر نمود و خلعت فضائل وکمالات معنوی بپوشاند و ستایش وثنا فرمود و تمجید و نیایش نمود چنانکه در بطون الواح مبارکه و متون اوراق و آثاررحمانیه مدون و مثبوت و هر وقت ذکر خراسان از لسان اقدس مالك امکان و ملیك اکوان جاری میشد هیکل مبارك باهتزاز می آمد و آثاربشاشت کبری از وجههٔ نورآء و چهرهٔ اقدس ابدع احسنی ظاهر و باهر می گشت فیوضات مستمر بود و عنایات از سحاب الطاف بر آندیار منهمر تادوره ٔ میثاق رسید وکأس دهاق بدورآمد و شمس عهد ازمشرق وفاق بضیاء عبودیت کبری و سناء رقیت عظمی پرتو افشان شد و قلوب و ارواح را مستضئی و منور ساخت روح بدیعی درجسد امکان دمیده شد و فتوح جدیدی در جهان دل وجان آشکارگردید افئدهٔ اهل بهاء مستبشر ببشارات ملکوت ابهی شد و ضمائر وسرائر مستظلین در ظل شجرهٔ مقدسهٔ نورآء مستنیربانوار وفا گردید یاران آنسامان مجدد در این نشئه ٔ پیمان سرمست از جام الست گردیدند و در میدان ثبوت و رسوخ ووفاگوی سبقت را ربودند چنان استقامتی آشکار فرمودند که محیر عقول و افکارشد و چنان متانت و رزانت و متاومتی اظهارداشتند که بنیان شبهات اهل ارتیاب رامنهدم ساختند ریح مسموم نقض را در آن مرز و بوم تاثیری نماند و امید اهل فتور بکلی مقطوع گردید ومرکز نقض بخیبت آمال و خسران مآل یقین تام حاصل نمود یقین است نفوسیکه مشامشان برایحهٔ جنت ابهی معطر شده و آذانشان باستماع نغمات عندلیب گلزار بقا متلذذ گشته و ارواحشان بنفحات قدس که از مهب ریاض رحمن منتشر انتعاش واهتزاز یافته البته از نعیق زاغ و نعیب غراب دل آزرده گردند و احتراز و اجتناب فرمایند و فرار اختیار کنند باری حضرت عبدالبهاء ارواحنا لمظلومیته الفداء از یوم صعود جمال اقدس ابهی تا حین عروج روح اطهر انورش بافق اعلی و ملکوت ابهی مدت سی سال نه روز راحت داشت و نه شب آرام وحیدا فریدا مظلوما مسجونا باصلاح عالم پرداخت و بتربیت و تهذیب من فی الامکان قیام فرمود شجرهٔ امر را سقایه نمود و سدرهٔ تقدیس را از عواصف و قواصف شدیده محافظه فرمود دین الله را حمایت و حراست نمود و شریعت الله و مذهب الله را صیانت فرمود اعدای امررا مقهور ساخت و بدخواهان را مأیوس و نا امید کرد آن لطیفهٔ ربانی و ساذج عز صمدانی مدت حیات را ببلا و ابتلا گذرانید و مورد هرگونه افترا و بهتانی ازاعدای خارج و داخل گردید در این عالم جز جور و جفا نصیبی نداشت و بغیر از محنت و تعب و زحمت چیزی مشاهده نفرمود در نیمهٔ شب آه سوزان از سینهٔ اطهر مرتفع و در اسحار لحن بدیع مناجات بمسامع علیین متواصل درچنین حالتی نفوسی را بید مبارك پرورش داد و تربیت فرمود تا هیکل امر راحصن حصین گردند و سفینهٔ میثاق را درع متین جنود شبهات را بصولتی پراکنده نمایند و بنیان اراجیف اهل ارتیاب رابضربتی منهدم سازند الحمدلله که آثار آن

عنایات مشهود شد و اسرار آن زحمات عیان گردید آن وجودات مبارکه و ذوات نورانیه بحسن وفا قیام فرمودند و باستقامت و ثبات سرمشق اهل نجات گشتند باری آن روح قدسی نعمت را بر اهل بهاتام و کامل فرمود و فضل و احسان را شامل خاص و عام نمود و مبدء را در آب — باحسن طرار جلوه داد و خاتمه مواهب و الطاف را بالواح وصایا مزین داشت و تکلیف جمیع طبقات اهل بهارا بتام و اکمل و اقوم بیان واضح و مبرهن فرمود و مرکز امر را بنص صریح قاطع مبین داشت و ولی امر و مبین کتاب الله حضرت شوقی افندی را تعیین فرمود و مرجع توجه را بغصن ممتاز منصوص نمود باب اختلاف را الی الابد مسدود فرمود و سبیل مستقیم و منهج قویم را باحسن و اجمل و ابدع وجوه واضح و مشهود نمود شجره شقاق را از ریشه در آورد و بنیان نقض و نفاق را از اساس برانداخت مجال شبهه گذاشت و محل شك و تردید نماند و فاتحة الالطاف را بخاتمة الاعطاف انجام داد نشکر الله ونحمده علی هذاالفضل العظیم والفوزالجلیل حضرت ولی امرالله شوقی افندی بعد از وقوع این فاجعه عظمی و نزول این رزیه کبری از شدت تاثر و احزان و هموم و غموم بیپایان که بر آن قلب لطیف روحانی وارد و تحمل بارگران و مسئولیت عظمی ترتیبات لازمه را مرتب فرمودند و باطراف مرقوم داشتند که آرزو و آمالم چنین است که چندی تنها و فرید در محلی خالی و خلوت از هر قیل و قال بنما ز و نیاز و دعا و تضرع و ابتهال مشغول گردم و طلب تائید و توفیق از ملکوت ابهی نمایم وبهمین نیت و قصد حال چندیست که مسافرت فرموده اند و ما ربحرمان و هجران مبتلا نمودند امید چنان است که عنقریب نتائج این مسافرت مشهود و عیان گردد و سبب سرور و حبور یاران شود و فوائد عظیمه از سفر مبارك ایشان حاصل شود و بزودی مراجعت خواهند فرمود و ابواب — مراسله بأتم و اکمل وجوه مفتوح شود و مخابره مستمر گردد این فانیه نظر بتعلق قلبی و اشتیاق روحی قبل از مراجعت ایشان بارض اقدس بتحریر این نامه پرداختم تا معلوم ومبرهن شود که آن یاران عزیز باوفای حضرت عبدالبهاء چه منزلتی در دل وجان این آوارگان دارند وچگونه ازذکرایشان آنی فراغت نداریم این مظلومه و اهل سرادق عفت و عصمت ورقات مبارکات سدره تقدیس احبای الهی و اماء الرحمن آن ارض کنیزان عزیز ان جمال مبارك را بابدع اذکار و اجمل تحیات ذاکر و مکبریم والبهاء والثناء علیکم (بهائیه) شهر ذی القعده ۱۳٤۰

نامه محفل روحانی نمره ٤ درغره شهر حال واصل بشارات مندرجه در آن و مژده اتحاد و — اتفاق یاران آنسامان قلب حزین وفوأد غمگین را سرور بیپایان بخشید تشکیل محافل و انعقاد مجالس متعدده سبب انشراح خاطر گردید و روح و ریحان حاصل شد در آستان مقدس محبوب اعلی و عتبه مقدسه جمال ابهی ومرقد مطهر منور حضرت عبدالبهاء ارواحنالمظلومیتهم الفداء بکمال تضرع و ابتهال مزید تائیدات و توفیقات صمدانیه را مسئلت و رجا مینمائیم

جناب آقاشیخ محمدعلی علیه بهاء الله الابهی را تحیت ابدع ابهی ابلاغ دارید .

(فانیه بهائیه)

یک سال پس از صعود حضرت ورقه علیا جناب عبدالحمید اشراق خاوری علیه بهاء الله قصیده ای در مدحت حضرت ورقه بهیه علیا انشاء و ضمن عریضه ای بساحت حضرت ولی امر الله تقدیم داشتند که در جواب عریضه مزبور لوحی صادر و قصیده مزبور با لحاظ قبول فائز فرمودند که ذیلاً آن قصیده را برای استفاده خوانندگان عزیز درج مینمائیم :

هُوَ الأبهی

ای که جهان گشته از رخ تو منوّر — کعبهٔ جاهت مطاف گنبد اخضر

جلوهٔ ای از رای تو است عقل مجرد — رتبه ای از جاه تو سپهر مدوّر

مقصد اصلی توئی ز خلقت عالم — بهر تو شد گیتی آفریده سراسر

لطف تو تابید و شد بهشت پدیدار — قهر تو جنبید و شد جحیم مصوّر

سایهٔ جود تو او فتاد بدریا — تا که پدید آمد اندر او دُر و گوهر

تا فلکت سر ز قید حکم نه پیچد — لاجرم آمد سرش چو حلقه بخنجر

شمه ای از لطف تست ساحت بستان — جلوهٔ ای از قهر تست نعرهٔ تندر

مقنعهٔ روی تست پرده خورشید — روی تو تابید از او که گشت منوّر

ماه جهانی و اخت مرکز میثاق — دست خدائی و دخت خالق اکبر

عفت تو بس که بر تو پرده کشیده است — ره بمدیحت نیافت وهم سخنور

پرتوی از عصمت تو یافت شب قدر — زان شده از چشم جمله خلق مستّر

جمله گیتی بذات تو شده قائم
زانکه عرض را بود قیام بجوهر

ذات تو شد علت وجهان همه معلول
جملهٔ آفاق مشتق اند و تو مصدر

همسر تو چون نیافرید خداوند
زان نگزیدی بعصر خویش تو همسر

جلوه یزدان زروی تست پدیدار
آیت رحمت بذات تست مخمر

نور رخت جلوه کرد بر زبر طور
موسی از آن یافت راه و گشت پیمبر

روح قدس نام تو دمید بمریم
تا که شد او حامله بروح مطهر

سوی تو شد ملتجی خلیل خداوند
خواست چو نمرود افکندش در آذر

نام تو را بر زبان چو راند شد آتش
از اثر نام تو چو لاله احمر

در شکم ماهی اوفتاد چو یونس
شد متمسک تو را بریشه معجر

تا که خلاصی پدید گشت مر او را
ورنه نبودش نجات تا صف محشر

نام تو شد نقش برنگین سلیمان
کیستی از آن شد و را مطیع و مسخر

سایه حسن تو تافت بر سر یوسف
مهر و مه اش سجده کرد و یازده اختر

از سر کویت صبا گذشت به بستان
زان همه گلها شکفته گشت و معطر

رنگ گرفته زردی تو گل سوری
بوی ز مویت ربوده نافه اذفر

هر که بدل مهر حضرت تو ندارد
کی شود او را دگر نجات میسر

روی تو گر جلوه ننمود بظلمات
کی شدی از آب بی نصیب سکندر

دوره عمرت برنج و غم سپری شد
ناشده بهرت دمی نشاط مقدر

گاه گرفتار حبس و بسته زندان — گاه اسیر جفای خصم بد اختر

گاه شریک هموم مرکز میثاق — گاه اسیر هجوم ناقض ابتر

از پس فقدان ذات طلعت پیمان — جلوه ذات تو گشت هادی و رهبر

داشت بتو انس غصن سدره ممتاز — مظهر حق نور بخش خسرو خاور

شاخه ممتاز سدره احدیت — قطب جهان حجت خدای توانگر

شوق ربانی آنکه پرتو جاهش — برزده از کاینات خیمه فراتر

چهر تو چون شد نهان ز عالم ناسوت — شد دل غم پرورش ز غصه مکدر

از غم هجرت برنج و غصه قرین شد — چون تو در اغم گسار بودی و غمخور

مدت نه مه رجش و سور شده دور — خیل احبای شرق و غرب سراسر

مرغ شباهنگ از تذکر حزنت — شب همه شب در س ناله میکند از بر

تا که چو فکرم هلال باشد باریک — تا که چو بختم سیاه طره دلبر

خصم ترا روز همچو شام سیه باد — عزت احباب تو همواره فزونتر

گفته اشراق خاوری بمدیحت — برده ز شیرینی آبروی ز شکر

شعر من ار میشنود شاعر شیراز — آنکه بود شعر او چو قند مکرر

کی بسخن لب همی گشودی و گفتی — ای بجلالت ز آفرینش برتر

قافیه تکرار اگر شده است نه عیب است

لفظ مکرر ز لفظ بیهده بهتر

تاریخچه مختصر زندگانی حضرت ورقه مبارکه علیا

ازام الکائنات دختر بلند مقامی بوجود آمد که فخر رجال وناسخ فحول وابطال است آنوجود مسعود مسماه ببهائیه ومدقبه بورقه مبارکه علیاست آنحضرت در طهران در سنه ۱۸٤٦ میلادی در یکی ازخانواده های مشهورو نجیب ایران متولد شده اند ونام مادرشان آسیه خانم که ایشان نیزدریکی ازعائله های مشهور پرورش یافته اند حضرت ورقه مبارکه علیا شش سال از حیات مبارک خودرا در شوکت وعزتی که این دو خاندان بزرگ دارابوده اند بسر برده وزندگی خوش و باسعادتی راگذرانده اند ایام کودکی ایشانرا در میان باغ ها وحدائق فرح انگیز والد ماجدشان در طهران و شمیران مع والده محترمشان آسیه خانم که در عنایت ومرحمت بی مانند ودرلطف وادب و خضوع بی نظیر بوده اند و همچنین پدر عالیمقامشان که تمام اوقات آنحضرت صرف رسیدگی بحال فقراومفلسین و منزلشان محل پذیرائی میهمانان مختلف که ازخوان عطایشان بهره مند بوده اند وهمچنین برادر بزرگوارشان حضرت عبدالبهاء وبرادرکوچکترشان حضرت غصن الله الاطهر میتوان از نظر گذراند .

این وضع سرورانگیز وفرح واطمینان خاطروراحت خیال و فراغت بال برای آنوجود بیهمال مدت شش سال همچنین ادامه داشت تا آنکه یوم اضطراب فرا رسید و در عرض ۲٤ ساعت این عائله پرشوکت وجلال ثروت خودرا از دست داده یکباره بفقر گرفتارشدند و دست غارتگران آن خانواده پرحشمت را اززینت و شوکت ظاهری عاری ساخت . تحمل این وضع برای یک طفل هوشیار و حساس شش ساله وناز پرورده واقعا بسی صعب ومشکل است و راستی این خود نوعی ازاعجاز است که آن مصائب بغتی ابدا تاثیری در ایشان ننموده وشباهت و قدوسیت اورا معدوم و نابود نساخت وبالاتر از همه واقعه ربی شاه و گرفتاری جمال مبارک بود که حضرت ورقه علیا سالها بعد از این مصیبت جانگداز از برای یک بهائی غربی شرح میدهند که چگونه در آن ایام وحشت و اضطراب اکثر شبها والده شان و حضرت عبدالبهاء که در آنزمان هنوز بیش از هشت سال نداشتند ایشانرا در منزل بجا نهاده و برای کسب خبر از حال حضرت بهاء الله بیرون میرفتند و ایشان بایستی در منزل ساعتها منتظر مانده وبرادرکوچکتر خویش حضرت غصن الله الاطهررا در آغوش خود حفاظت نمایند وباز حکایت نموده اند که در این ساعات هنگامیکه غفلتا صدای طبلی که از گرفتاری و دستگیری بابیان حکایت مینمود بگوششان میرسید تا چه حد نگران میشدند و نمیدانستند که این علامت گرفتاری مادر و برادر ایشان یا شخص دیگری است.

اینها مصائبی بود که بایستی یک طفل شش ساله تن به تحمل آن دهد بالاخره آن زندان وحشتناک تمام شد و حضرت بهاء الله از دست ظالمین سنگ دل رهائی یافته به منزل مراجعت فرمودند ولی خدا داناست که چه تغییری در وضع وقیافه آنحضرت در عرض اینمدت حاصل شده بود . واضح است مشاهده آثاریکه زنجیر قره کهر در گردن جمالمبارک وکند وغل دریای مبارک باقی نهاد و پاهای لطیف آن ذات مقدس را بسختی آزرده بود در قلب حساس آن دختر نیک اختر چه اثرات عمیقی بجا گذارد .

حضرت ورقه مبارکه علیاخانمی است که مقامش در امر بهائی مانند مقام حضرت طاهره در ظهور حضرت اعلی و فاطمه زهرا در دور رسول خدا و مریم در عصر حضرت عیسی و آسیه دخت فرعون در دور حضرت موسی و هاجر در دور ابراهیم است.

این بود مختصری از حالات کودکی و عنفوان — جوانی و بلوغ حضرت ورقه علیا.

در تمام مدتیکه حضرت بهاء الله از ایران بعراق و از آنجا به اسلامبول و ادرنه و بالاخره بعکا سرگون شدند عائله مبارکه و جمعی از پیروان با وفای آنحضرت که بهیچوجه حاضر بمفارقت و — جدائی از هیکل مبارک نبودند در معیت جمالقدم و مفتخر بمصاحبت اسم اعظم بودند این سرگونی در غایت شدت و زحمت معمول گردید زیرا قسمتی از این مسافرت طولانی در فصل زمستان و شدت سرما بود چنانچه یک گوشه کوچک از تاریخ ورود بعکارا — حضرت خانم برای مری انگلیس اینطور نقل میکنند تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

... پس از دو روز مسافرت دریا در حیفا پیاده شدیم جمیع از گرسنگی و غذای نا مناسب مریض شدیم منکه تا آنوقت زن با قوت و صحتی بودم از آن ببعد هرگز روی سلامتی و تندرستی ندیدم — یکروز در حیفا در زندان بسر بردیم مردها در زیر زنجیر بودند ما هارا در قایق کوچکی گذاشتند که بعکا بیاورند دریا بحدی طوفانی بود که مریض‌تر ورنجورتر شدیم بعدها فهمیدیم که عکا زندان مرکزی دولت ترکیه بود یعنی از جمیع نقاط امپراطوری عثمانی محبوسین را بآنجا میفرستادند و بحدی آب و هوایش کثیف ووضعیتش خراب بود که شیوع داشت اگر پرنده از روی آن بپرد بر زمین میافتد با قایقهای کوچک ما را بساحل رساندند حاکم گفت زنها برکول مردها سوار شده بیاده شوند ولی باین امر برادرم رضایت نداده اول کسی بود که خودرا بساحل رسانده کرسی تهیه کرد و بکمک یکنفر دیگر نسوان را بیاده کرد اول اهل حرم و سایرین بیاده شدند و آخرهم جمال مبارک یک یک را شمرده ما را بسوی قشله بردند که در آنجا محبوس شویم از مصائب راه نفسی نبود که سالم مانده باشد از همه بدتر جمال مبارک و من بودم چه بگویم از موقعیکه بیاده شدیم و بسوی زندان میرفتیم تمام مردم عدا دور مارا گرفته بودند و بلند بلند بعربی صحبت میکردند و بعضی ها میگفتند اینهارا آورده اند در سیاه چالها زنجیر نمایند برخی فریاد میزدند اینهارا بدریا میافکنند فضیح‌ترین و سخت‌ترین فریاد نفوس را در طی آنطریق دیدیم اگر بتوانید تصور کنید که آن اوضاع و جنجال چه تأثیرات غریبه در من که در آنوقت دختر جوانی بودم نمود تعجب نخواهید نمود که چرا زندگانی من بکلی غیر از هم شهریها و هم وطنیهای من گشته اما کاری باین نداریم از موضوع صحبت خارج است وقتی وارد قشله شدیم فرمان دادند که جمال مبارک در طبقه دوم قشله ساکن شوند و سایرین در اطاقهای پائین بمحض ورود بقشله و رویت آن — منظره وحیم در پای پله ها حالم بهم خورد و — توانائی آنرا نداشتم که قدم از قدم بردارم و ابدا ملتفت چیزی نشدم این بدترین مرحله زندگی من است که بدان دچار شدم رنج راه مرا بسر منزل مرگ رسانده بود و امراض دریائی هم اضافه شد همگی که وارد شدند در بزرگ قشله را بسته قفل کردند هرگز لغت و اصطلاحی یافت نمیشود که کثافت وشومی آن محل عجیب را بیان نمایم در اطاق پائین که مرا برده بودند تا مچ پای هریک گل بود هوای مرطوبی و کثافت سربازان وغیره بحدی عفونت در آنمحل ایجاد کرده بود که وصف نداشت چون دیگر قوت ایستادگی نداشتم غش کردم آنهائیکه اطرافم بودند ملتفت ضعف من شده مرا گرفتند که بر زمین نیافتم ولی چون در آن اطاق گل و کثافت بود ممکن نبود مرا بخوابانند در یکطرف دیگر اطاق مودی بود که حصیر برای سربازان میبافت یکی از دوستان حصیری گرفته مرا روی آن —

انداخته بعد آب خواسته بودند هیچیك التفاتی ننمودند و سربازان مانع از خروج اسرا هم شدند در همان اطاق حفره کوچکی بود که حصیر باف در آن آب ریخته و حصیر در آن خیس کرده بود قدری از آن آب ناچار بصورت من زدند و بدهان من ریخته از نوشیدن آن حالم بهتر شد ولی عفونت آن بحدی بود که مجدد غش کردم باز قدری از همان آب — بصورتم زده و از پله ها بالایم بردند ....

حضرت ولی امرالله اروا حنا لوحدته الفداء — حق خدمت و علو همت و بزرگواری ایشانرا در ضمن سطور ذیل چنین ادا میفرمایند (ترجمه) :

" موقعیکه آنحضرت دوره شباب را بمعیت حضرت بهاء الله در سجن عکا میگذرانید و از محبت اب حنونش قلبی سرشار داشت سجایا و فضائلی از — آنحضرت بظهور رسید که معلوم گردید پس از حضرت عبدالبهاء در عائله مبارکه مظهر اعلای محبت الهی و عطوفت و شفقتی است که نظیر آن در بین بشر کمتر دیده شده است . "

آنحضرت علائق دنیوی را بکلی از صفحه قلب و ضمیر بزدود و فکر ازدواج را بخاطر راه نداد و با عزمی راسخ بمعاضدت برادرش برخاسته کمال مساعدت و خدمت را نسبت باو نمود و ایام حیات را در سبیل امر اب جلیلش مصروف داشت در تمشیت امور منزل فی الحقیقه بیمانند بود و در تنظیم وترتیب مراوده و تشرف نفوس بحضور پدر و برادر بزرگوارش بدل همت میفرمود و در رفع حوائج یومیه حضرت بهاء الله همواره میکوشید در رفتار و کردار آیت محبت و احسان و سخاوت بود و بر اثر ابراز این صفات و سجایای حمیده آنحضرت یکی از مقدسترین طلعاتی است که با دوران حیات حضرت بهاء الله و امر جلیلش ارتباط و بستگی تام دارد .

باری ایام خدمت و تحمل مشقت ایشان در سبیل الهی مدت ۸۰ سال یعنی از سن ۶ سالگی که آن مصیبت و بلا بر عائله مبارکه وارد شد تا سال ۱۹۳۲ مطابق ۲۴ تیرماه ۱۳۱۱ شمسی و ۸۹ بیانی که بملکوت ابهی صعود فرمودند و بیانات فصیحه و توقیعات مهیمنه از آن جوهر وجود بیادگار است و بینهایت سبك بیانش شبیه به بیانات مقدسه حضرت عبدالبهاست و بر علو مقام و سمو رتبه آنورقه مبارکه دلیلی متین و شاهدی مبین است و پس از صعود آنورقه مبارکه حسب الامر حضرت ولی امرالله غصن ممتاز شوقی ربانی روح العالمین لوحدته الفداء بهائیان شرق و غرب عالم مدت نه ماه مجالس جشن و سرور — عمومی و خصوصی را تعطیل و در هر نقطه محافل تذکر بسیار منعقد و السن احباء بذکر و ثنای آنورقه مقدسه ناطق و گویا بود .

حضرت ولی امرالله بعد از صعود آنحضرت در ضمن الواح شتی باردیگر بمقام آنذات مقدس اشاره فرموده و در لوحی میفرماید :

" یا ورقهٔ العلیا اگر در هر دمی صد دهان گشایم و در هر دهان صد هزار زبان ناطق سازم از عهده وصف و ثنای سجایای رحمانیه ات التی ما اطلع بها احد الا الله بر نیایم و نمی از یم مراحم و محبت بی کرانت را تعبیر و تقدیر نتوانم " .

و همچنین آنحضرت در سال ۱۹۳۸ در ضمن پیامی هزار پوند انگلیسی بنام حضرت خانم به بنای مشرق الاذکار آمریکا عنایت فرموده بیان نمودند که نام آنحضرت برای همیشه در بنای این معبد جاوید ان بوده و موجب تقدیس ابدی خواهد گردید .

حضرت عبدالبهاء میفرمایند : یاشقیقی الشفیقه در شب و روز بیاد تو مشغولم آنی از خاطر نمیروی فی الحقیقه بجهت خود ابدا متأسف ومتحسر نیستم ولی هر وقت ملاحظه صدمات شمارا مینمایم بی اختیار اشك از چشم میریزد " .

و در لوحی که بافتخار حرم است خطاب بیکی از — صبایای مبارکه میفرمایند : " ای ضیاء در این سفر باید با دلی خرم و روح و ریحانی محکم همدم حضرت شقیقه باشی شب و روز بکوش و بجوش و بخروش که سبب

حضرت‌ورقه مبارکه علیا ــ سنه ۱۸۹۰

تولد حضرت بهائیه خانم ورقه مبارکه علیا سه سال بعد از تولد مرکز عهد و پیمان جمال ابهی در طهران واقع و صعود حضرتش در سنه ۱۹۳۲ میلادی در حیفا و مقام مقدسش در کوه کرمل مرتفع و بر سنگ مقام مبارکش این جمله منقوش است:

« الورقة المبارکة العلیا ثمرة سدرة المنتهی وسراج الملأ الأعلی بقیة البهاء ودیعة شقیقة عبدالبهاء بهائیه ۱۹۳۲ »

آهنگ بدیع

سرور قلب مبارکش گردی چه که در مدت حیات دمی نیاسود و در جمیع عمر آرام نگرفت چون پروانه حول شمع الهی پرواز مینمود جانی افروخته داشت ودلی از حرارت محبه الله سوخته " .

و حضرت بهاء الله خطاب به حضرت ورقه علیا میفرمایند :

" یا ایتها الورقة المبارکه النورا غنی و تغنی علی افنان دوحة البهاء هذه الکلمة العلیا انه لا اله الا هو رب الاخره و الاولی قد جعلناک من خیرة الاماء و اعطیناک مقاما لدی الوجه الذی ماسبقته النساء — کذلک فضلناک و قدمناک فضلا من لدن مالک العرش و الثری " .

یکی از بهائیان آمریکائی در جلد پنجم عالم بهائی راجع بخصائل حضرت خانم چنین مینویسد :

" قوای خلاقه که حضرت خانم در بیت مبارک ظاهر فرموده و تعادلی که بین برازندگی و زیبائی و عملی بودن امور برقرار ساخته و رعایت سایروسائلی که برای ارتباط قلوب بنحو هم آهنگی میفرمودند و تصمیمات عملی که بکار میبردند بسیار قابل دقت بود ایشان در مدت حیات خود با وجود رزانت تصمیم هرگز اراده خویشرا بدیگری تحمیل نمیکردند و ابدا مایل نبودند دیگران باجبار عقیده ایشانرا عملی نمایند بلکه پیوسته رعایت ملاطفت و ملایمت رامیکردند . هیچگاه کلامی آمرانه و بنحو دستور و فرمان ازایشان شنیده نمیشد بلکه اجرای هر کاری را با لبخندی شیرین خواستار میشدند بنحویکه همه با منتهای اشتیاق و تمایل قلبی اوامرشان را اجرامینمودند ... حضرت ورقه مبارکه علیادر مدت حیات جسم و روح — خود را یکسان برای نفوس اتفاق میفرمودند و هرگز از آنهائیکه مورد محبت و عنایت ایشان واقع میشدند متوقع یاداش نگردیدند .

(بقیه درصفحه ۱۱۳)

حضرت خانم با مردم نوعی بملایمت و صمیمیت برخورد میکردند که حس مسئولیت در مقابل خویش را در آنها بیدار نسازند و میکوشیدند که طرف مقابل حس احترامش در محضر ایشان برانگیخته نشود و بنحو عادی بسا حضرتش رفتار نماید حتی ایشان وقتی کسی را تسلی میدادند نوازششان در نهایت ملایمت ورقت بود زیرا میدانستند که کسانیکه جراحتی در دل واندوهی در روان دارند بقدری حساسند که اگر محبت وشفقت نیز بقدری شدید باشد آنها را ناراحت خواهد ساخت فی الحقیقه ایشان مرهمی راکه بزخم دل مستمندان مینهادند بآرامی ودقت بکار برده و دیگر با دست خود بر روی مرهم فشار نمیآوردند . . . بیقین اگر کسی در صدد ظلم وستم بحضرت خانم برمیآمد ایشان بجای مقابله بمثل میکوشیدند اورا در عین همان ظلم ببیداد تسلی دهند وغمخواری نمایند زیرا که اولا محبتشان محدودیتی نداشت وثانیا در زیر این نقاب خشم و غضب اشخاص یك فلاکت و بیچارگی و عجز شدیدی مشاهده میکردند که باعث خشم وحسد گردیده است لذا آنها را قابل تسلی ورعایت میدانستند . . . حس سخاوت واحسان آنحضرت کاملا طبیعی وفطری و عادی بود وحتی وقتی که بکسی چیزی هدیه مینمودند از او متشکر نیز میشدند وصمیمانه تقدیر میکردند و تقریبا مثل این بود که برای ایشان عطا کردن ومورد عطا واقع شدن تفاوتی نداشت .

خدمت بایشان که نه تنها وظیفه افراد بود بلکه بزرگترین سعادت برای آنان نیز محسوب میشد ولی ایشان در مقابل خدمات وعنایاتی که با نهایت لطف ومرحمت نسبت باشخاص مجری ومعمول داشته بودند عوضی نخواستند ونگرفتند حتی در آخرین ساعات زندگی خود کوچکترین گازی راکه انجامش را از اطرافیان میخواستند آنرا آهسته و باخوشروئی ولبی پرخنده وتشکر آمیز تمنا میکردند . . .

* * * *

بقیه از ص ۹۸ (بهائیه خانم)

ناچیز انگارد و این حالتی بود که همیشه در حضرت ورقهٔ علیا تجلی میکرد کلمهٔ مظلوم لفظ بسیار مناسبی است که در توصیف ایشان میتوان بکار برد زیرا هرگز کسی نشنید که حضرت ورقهٔ علیا لب بشکوه بگشاید بلکه بعکس در نفس رنج و مرارت نوعی از کمال و زیبائی مشاهده مینمود .

نه تغییرات ناگهانی زندگی ونه موانع بزرگ هیچیك اورا از شکیبائی باز نمیداشت وپیوسته با نیروی بیشتر وقدمهای سریعتر بسوی هدف نهائی خود پیش میرفت .

این زندگی حضرت ورقهٔ علیا بود وهنگامیکه لحظهٔ عروجش بملکوت ابهی نزدیك شد هرقدر قوای جسمی او بضعف مینهاد قوای روحانیش باوضوح بیشتر آشکار میشد و از پس پرده های رنج واندوه بهتر وواضح تر تجلی میکرد . باوجود ضعف جسمانی تا آخرین لحظهٔ حیات لبهایش متبسم ومنعکس کنندهٔ حبی بود که آنرا بخوبی شناخته وبدیگران نیز اعطاء کرده وهنوز از تجلی باز نایستاده بود واین ترتیب نمونهٔ روشنی از زندگی خود را در صفحهٔ غبرا بیادگار گذاشت .

* * * *

بقیه از ص ۱۰۲

حضرت عبد البهاء در لوحی خطاب بصبیه ارشد خود ضیاء خانم میفرمایند :

" ای ضیاء در این سفر باید با دلی خرم وروح وریحانی محکم همدم حضرت شقیقه باشی . شب وروز بکوش وبجوش وبخروش که سبب سرور قلب مبارکش گردی چه که در مدت حیات دمی نیاسود ودر جمیع عمر آرام نگرفت . چون پروانه حول شمع الهی پروازی نمود . جانی افروخته داشت ودلی از حرارت محبت الله سوخته " انتهی .

این بود یك نظر سطحی وسریع برتاریخ حیات یکی از زنان شرق که بشهادت حضرت عبد البهاء بدرجه ای از علو مقام عروج کرد که هیچیك از نسوان بآن نرسیده است . مقامش در جوار مقام وجودات مقدسی چون سارا ـ آسیه ـ مریم عذرا وفاطمه وطاهره است که هریك از آنها در علو مقام سر آمد عالم نسوان بوده اند .

قصیده

ادیب بیضائی

گیتی چرا شده است مکدّر — گشت از چه قلب خلق پرآذر
ابر از چه اشک بارد بر خاک — باد از چه خاک ریزد بر سر
غمگین چرا شدند بگیتی — اجزاء کائنات سراسر
روز از چه گشت تیره و تاریک — زرد از چه شد رخ مه انور
صبح از چه بردرید گریبان — شب از چه کرد نیلی در بر
بیت الحزن شد از چه گلستان — نالان چرا شد آب بفرغر
شادی گران گرفت ز اجباب — گشت آسمان امر مکدّر
گویا گشود ورقهٔ علیا — چون مرغ زی فضای جنان پر
مولی الوری گرفت در آغوش — در بزم قدس پیکر خواهر
لرزید قلب عالم امکان — شد چشم بانوان حرم تر
شد اشکبار دیدهٔ شوقی — بر چهره ریخت از مژه گوهر
آن پیکر نحیف نوان را — اینجا ک چون گرفتی در بر
شرمت نبود وحیف نخوردی — زآن روح فر به و تن لاغر؟
ایوای کان فرشتهٔ رحمت — دیگر بفرق ما نزند پر
آوه که آن نسیم الهی — بر ما وزان نگردد دیگر

افغان که آن درخت مبارک
دیگر بدوستان ندهد بر

افسوس کان ستاره نگردد
دیگر بدهر بارقه گستر

زیر زمین گرفت دو جان را
باشد زوال شمس مقرر

شمسی چنانکه شیخ مداوش
چون برجهان فشاندی اختر

عبدالبهاء تو گفتی بر لوح
ریزد ز کلک شیوا شکر

هان ای صبا پیام احبا
زی در ببر بساحت اطهر

چون ابر اشک دیده ما را
بفشان بر آستانقدوم مطهر

ره عرضه کاعتساف زمانه
بر اولیا شده است مکرر

صبر جمیل روز مصیبت
اجر جزیل دارد در بر

نخل جوان بباغ ببالاد
سروی اگر شکست ز صرصر

نسرین اگر نماند ز گلبن
مغز زمانه باد معطر

پدرام باد ساحت شوقی
گر شد ژرم صحیفهٔ اغبر

تو روح تسلیت دهد مارا
نبود تو را تسلی در خور

بیضائی اندر آتش احزان
گشته است توامان سمندر

در عرض تسلیت چه تفاوت
گر چشم تر بشوید دفتر

یارب همیشه چرخ هم را
باد آستان شوقی محور

تا بنده بر فقیر دتوانگر
فرّ جمال اقدس ابهاش

یکی از دستخط‌های حضرت ورقه مبارکه علیا

تبریز حضرات احمد اوفها علیهم بهاء الله و ثنائه ملاحظه فرمایند شهر رمضان ۱۳۴۰

هوالله

خادمان صادقان جانفشان جمال ابهی و یاران ثابت راسخ با وفای حضرت عبدالبهاء ناسوت نامی مانند گلشن ملکوتی مزین باز هار حقائق و معانی بود و روایح روح افزایش تسلی بخش قلب محزون این ستمدیدگان گردید آن خانواده مبارکه از بدایت اشراق نیر آفاق مورد هرگونه عنایت و مخصص بمهر فضل و موهبت از ساحت قدس احدیت بوده و الی ابدالآباد مظهر احسان ملیک اکوان خواهند بود از لسان عظمت جمال قدم مخاطب شدید و بآثار قلم اعلی فائز گشتند و در لوح میثاق مذکور و مثبوت شدید همیشه بخدمات امریه موفق بوده اید و بنشر نفحات الله و اعلاء کلمة الله مؤید اگرچه مصیبت عظمی و رزیه کبری صعود مبارک حضرت عبدالبهاء ارواحنا لمظلومیته الفداء آتش بخرمن دلها زد و بنیاد هستی و نیستی را برانداخت و قلوب را قرین احزان و آلام بیحد و پایان نمود ولی الحمدلله که طلعت عهد مرکز مخصوص را منصوص فرمود و غصن ممتاز وولی امرالله حضرت شوقی افندی را مرجع توجه جمیع من فی البهاء قرار داد تا امرالله محفوظ و دین الله مصون ماند این فضل اعظم و عنایت اتم موجب هزار شکرانه است و مستحق هزار حمد بساحت قدس حضرت یگانه و همچنین ید موهبت الهی نفوس مبارکی را تربیت فرمود که امروزه چون سُرُج هدی در انجمن ملأ اعلی میدرخشند و چون انجم ساطعه در افق وفا دُرّی و لائحند و پرتو افشانی مینمایند مکرر این بیان احلی از لسان اطهر مرکز میثاق حضرت عبدالبهاء استماع شد میفرمودند چون حضرت مسیح از این عالم فانی صعود بملکوت باقی فرمود دوازده حواری داشت که یکی از آنها هم مردود شد و آن معدود قلیل چون بکمال خلوص و فنا و انقطاع قیام بر تبلیغ و نشر نفحات الهی نمودند و از عالم و عالمیان گذشتند و بکلی محو در مسیح شدند لهذا بقوت روح برفتح مدائن قلوب موفق شدند و انوار حق احاطه نمود و ظلمات جهل و نادانی زائل و متلاشی گشت حال چون من از این عالم بروم بتجاه هزار اوازید نفوس مبارکه دارم که هریک چون کوکب ساطع از افق وجود باهر و لائحند و در ثبوت و استقامت چون جبل راسخ جوهر وفایند و ساذج عجب و ولا شجره امرا حافظان جانفشانند و طالبان حقیقت را هادیان و رهبران دیگر ملاحظه نمائید که چه خواهد شد باری چون بموجب تعالیم جمال ابهی و وصایا و نصایح حضرت عبدالبهاء رفتار شود عالم جنت ابهی گردد و این خارستان جفا گلشن و گلزار وفا شود امید چنان است که کل مؤید و موفق گردیم حضرت غصن ممتاز موقتا مسافرت ببعض جهات فرموده اند چون عنقریب مراجعت نمایند انشاء الله مکاتبه و مراسله مستمر گردد هنگام تشرف در مقام اعلی و روضه اقدس طلعت ابهی و عتبه نورانیه حضرت عبدالبهاء نائب الزیاره هستیم و طلب تأیید و توفیق و عون و صون از برای کل دوستان مینمائیم والبهاء علیکم فانیه بهائیه

از خاطرات میسز کیت رانسوم کهلر

ترجمه و اقتباس از فریدون سلیمانی

وجود مقدس حضرت ورقه ٔ علیا منشاء ظهور و سطوع جمال وعشق آسمانی بود که تابحال نظیر آنرا در هیچ انسانی مشاهده ننموده ام . درک محضر مبارکش برای کسانی که دارای روحی آرام و بزرگ بودند بیشتر میسر بود این ورقه ٔ مبارکه وجود نازنینش مثل پرنده صبحگاهی دلپذیر مانند جلوه بهار نشاط بخش و چون سواد شهر زیبائی که ازافق دور دست مشاهده شود زیبا بود . وجود عزیزش بصفات وکمالاتی آراسته بود که موجب شگفتی وحیرت زائد الوصف در انسان میگشت . زیارتش اضطراب خاطررا ازمیان میبرد وسبب آرامش روح میشد .

دوبارانگشتر اسم اعظم مرا ازانگشتم بیرون آوردند و پس از اینکه چند لحظه آنرا در دست خود نگاه داشتند آنرا معکوس در جای خود قرار دادند دوبار با نفس گرم ومطبوع خود بکف دستم دمیدند حالتی دلپذیر بمن دست داد درست مثل این بود که نسیم فرحبخش بهاری از بهشت آرزوها برمن مرور کرد سپس بالحن حاکی از سرور فرمودند حالا درست شد . هیچگاه هوش و حواسشان باندازه آخرین شب توقف من بحال طبیعی نبود . دستهای ظریف خود رابسوی من دراز کردند گونه ام را فشرده آنرا بگونه خویش نزدیک کردند با لحنی ملکوتی صحبت میکردند بطوریکه سراپای وجودم محو بیانات شیرین ایشان شده بود اغلب با صدای روحبخش و آسمانی خود بتلاوت آیات مهیمن ویا زمزمه ٔ اشعار میپرداختند در این هنگام گاهی دست مرا نوازش میدادند و زمانی مرا در آغوش میفشردند وگونه مبارکشان را روی شانه ام قرار میدادند آهسته پرسیدم آیا مرا بخاطر میآورند ؟ آیا میدانند من کیستم ؟ ضیائیه خانم ازایشان سئوال کرد . این خانم کیست ؟ فرمودند " معلمه " لقبی بود که مرا بآن خطاب میفرمودند .

عصر روزیکه قرار بود فردایش عزیمت کنم برای صرف چای باتفاق خانمهای بیت مبارک باندرون رفتم حضرت خانم بسیار ضعیف و ناتوان بنظر میرسیدند زیارت روضه ٔ مبارکه در اواخر ایام برای وجود نازنینش بسیار مشکل بود بعلاوه اصرار داشتند هر روزیکشنبه بزیارت کوه کرمل مشرف شوند درحالیکه شخصا قادر بسوار شدن وپیاده شدن از اتومبیل نبودند ولی قوای ذهنی ایشان لطف و عنایتشان نسبت بمجاورین وتعلق خاطرشان بامور روحانی تا آخرین لحظه ئی که ایشان را زیارت کردم (یک ماه قبل از صعود) قطع نشد .

در هنگام وداع باوجود اینکه من راضی نبودم بکمک ضیائیه خانم بپای خواستند ومرا در آغوش محبت فشردند وقتی در میان سینه و بازوان آن وجود عزیز قرار گرفتم فرمودند وقتی بایران رسیدید پیام محبت مرا باحبای عزیز ایران از زن و مرد ابلاغ کنید هنگامیکه بشهر مقدس طهران رسیدید بنام من داخل شوید و بنام من تبلیغ کنید .

چقدر چشم بصیرتم در آنوقت نابینا بود که نتوانستم درک کنم این آخرین پیام آن ورقه ٔ مبارکه بکشور ایران میباشد .

یکروز صبح زود در طهران در رختخواب خود دراز کشیده بودم احساس کردم غم بی پایانی بروجودم مسلط شده و بمصداق :

(بقیه در صفحه ۱۲۲)

یکی از مناجاتهای حضرت ورقه مبارکه علیا

ای پروردگار مهربان وای غمگسار دلسوختگان. ترحمی وتفضلی فرما. صبر واصطباری

عنایت کن. تحمل وقراری ده. بادست فضل وکرمت مرهمی براین زخم نه و علاج

این درد بی درمان فرما. احبابت را تسلیت بخش ویاران وکنیزانت را تعزیت ده

این قلوب مجروح را التیام بخش واین فؤادهای مقروح را بدریاق

جود ومرحمت شفا عطا کن. اشجار پژمرده از ریاح خزان را بهبوب نسائم

رحمن طراوتی بخش وازهار افسرده از سموم هجران را لطافت ونضارتی عطا

کن. ارواح را ببشارت ملکوت ابهی قرین افراح نما واشباح را بهواتف

افق اعلی انشراح وانبساطی ده. توئی فضال وتوئی

رحمن وتوئی معطی ومهربان

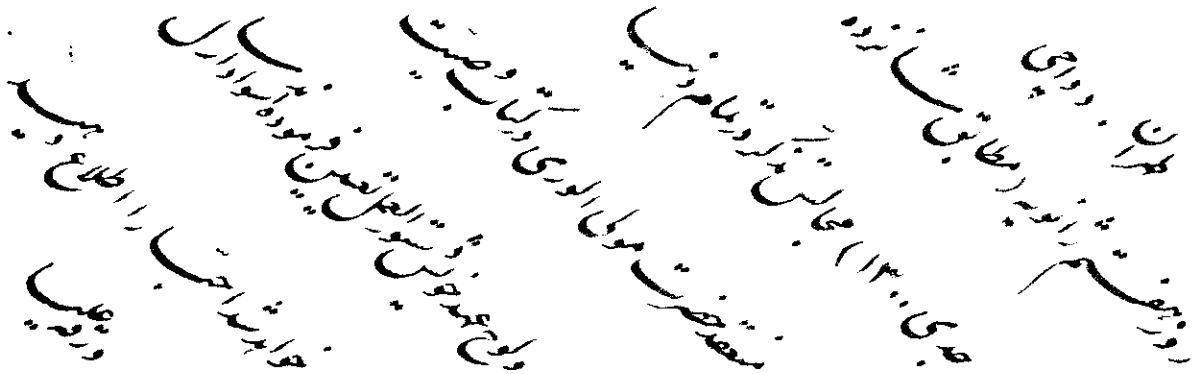

ترجمهٔ تلگراف مبارک از حیفا مورخهٔ ۲۱ دسامبر ۱۹۲۱ مطابق ۲۹ برج قوس تخاقوی ئیل ۱۳۰۰

طهران . دواچی

روز هفتم ژانویه (مطابق شانزده جدی ۱۳۰۰) مجالس تذکر در تمام دنیا منعقد حضرت مولی الوری در کتاب وصیت و لوح عهد خویش دستور العمل تعیین فرموده‌اند سواد ارسال خواهد شد احبا را اطلاع دهید

ورقه علیا

ترجمهٔ تلگراف مبارک از حیفا مورخهٔ هفتم ژانویه ۱۹۲۲ مطابق ۱۶ جدی ۱۳۰۰

طهران . دواچی

کتاب وصیت مبارک ارسال شد شوقی افندی مرکز امر . ورقه علیا

ترجمهٔ تلگراف مبارک از حیفا بتاریخ ۲۲ شهریور ماه جلالی ۱۳۰۴

مطابق با ۱۳ سپتامبر ۱۹۲۵

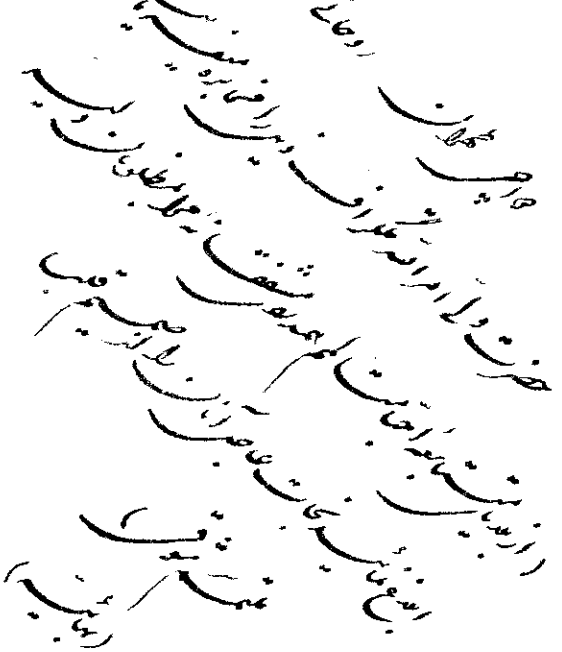

ترجمهٔ تلگراف مبارک حضرت ورقه مبارکه علیا از حیفا

طهران میدنی حضرت ولی امرالله دستور داده‌اند که تلگراف ذیل را بشما مخابره نمایم

«فتوحات عظیمهٔ روحانی برای امر محبوب مهیاست کیفیت آنرا نمیتوان ابراز کرد جمیع مراکز را دستور دهید که محافل شکرگذاری منعقد و تضرع نمایند که وعود الهیه سریعاً ظهور یابد شوقی» بهائیه

۱۸ ژوئیه ۱۹۲۵

دواچی طهران روحانی

حضرت ولی امرالله تلگراف ذیل را مخابره میفرمایند

(از بلدیات متتابعهٔ احبا متألم همه شفقت نامه‌ها بمظلومان دلیر ابلاغ نمائید نجات عاجل آنان را از صمیم قلب

ملتمس شوقی

بهائیه)

حضرت ورقه مبارکه علیا

عزیزالله سلیمانی

حضرت بهاء الله از آسیه خانم حرم محترم اول خود که ملقبه بتواب بوده اولاد متعدد داشته اند ازجمله حضرت عبد البهاء عباس و دیگری حضرت غصن اطهر میرزا مهدی میباشند و دختر شان عبارت از بهائیه خانم ملقبه بورقه علیا است و اهل بها بنابر تصریح حضرت ولی امرالله اروا حنالمرقده الفدا ایشان را گاهی خانم اهل بها مینامند همچنا نکه احبای الهی حضرت عبد البها را بنام سرکار آقا یاد میکردند بالجمله حضرت ورقه علیا در دوربهائی اشرف زنان عالم میباشند همچنانکه حضرت طاهره در دوربیان و حضرت فاطمه زهراء در دوراسلام و حضرت مریم عذراء در دورمسیح وحضرت آسیه در دورکلیم و حضرت ساره در دور ابراهیم خلیل افضل نسوان جهان بودند .

حضرت ورقه علیا در طهران سه سال بعد از حضرت عبد البهاء تولد یافته و از وقتیکه بیاد داشته شداید و مصایب بخاندان ایشان محیط بوده در واقعه ٔ رمی شاه پنج ساله بوده و در خاطر داشته است که دولتیان وحشیانه بخانه ٔ ایشان ریخته اسباب و اثاث را بغارت برده اند وهمان اوقات پی برده است که پدر بزرگوارش در حبس سیاه چال افتاده است و بچشم خود دیدکه مادر جوان نازپرورده اش از گرفتاری شوهر چگونه پریشان وبآینده ٔ اولاد بچه کیفیت نگران و از بیم بلایای احتمالی تاچه درجه لرزان است همچنین شاهد فقر بعد از غنا و ذلت بعد از عزت و عذاب بعد از راحت بوده است در آن ایام آسیه خانم هرروز حضرت عبد البها راکه طفلی هشت ساله بوده اند درخانه میگذاشته وخود با بهائیه خانم بمنزل عمه خویش میرفته تا از حضرت بهاءالله که در زندان بوده اند خبری بدست آرد واغلب اوقات تا غروب در آنجا برای این کار معطل میشده ازآن طرف حضرت عبد البهاء که علاقه ٔ مفرطی بحضرت بهاء الله داشته بدر خانه میایستاده ودیده ٔ انتظار بهر طرف میدوخته که شاید کسی خبری ازپدر بزرگوارش بیاورد روزی اطفال کوچه جنابش را احاطه نموده قصد اذیت داشتند در همان اثناء مادرش رسید و ازآن پس صلاح چنین دیدکه دیگر اورا تنها نگذارد ازآن ببعد حضرت عبد البهاء رابا خود میبرد و بهائیه خانم که دختری پنج ساله بود درخانه میماند و تمام ساعات غیبت مادر را در وحشت میگذرانید زیرا میترسید که اشرار بخانه ریخته هلاکش سازند خصوصا وقتی که هوا تاریك میشد خوفش بیشتر میگردید واین وضع ادامه داشت تازمانیکه برائت حضرت بهاء الله برسلطان و درباریان ثابت و حکم نفی ایشان با خانواده بعراق عرب صادر شد بهائیه خانم که از افراد این عائله بود رنج سرما و مصائب ناداری و صدمات سفررا با سایرین تحمل میکرد در بغداد هم شاهد کل ناملایمات بود و بهمین نحو در چشمهدن تلخیها با اعضای عائله درمهاجرت از بغداد باسلامبول و از آنجاباد رنه و از ادرنه بفلسطین شریك بود در ورود بعکا ابوالهول مصیبت بخشن ترین صورتی نمایان شد زیرا بهائیه خانم که تا آنوقت دختری قوی وسالم بود از صعوبت سفر دریا و عفونت آب و هوای قشله مریض گشت واز دیدن احوال خراب همسفران دیگر که جمیعا صحت خود را از دست داده بودند متأثر و از سختگیری عوانان حکومت متألم و از

محصوری بیش از ده سال در تنگنای زندان که دیوارهای بلند شرحتی از عبور ومرور نسیم جلوگیری میکردند غمگین بود تا اینکه مصیبت بزرگ دیگر برین بلایا اضافه گردید و آن مرگ برادر جوانش حضرت غصن اطهر بود که قلبش را بشدت داغدار کرد ولی شهادت آن جوان سبب افتتاح باب زندان شد وکم کم گشایشی در امور بهمرسید وعائله ٔ مبارکه از قشله ببیت عبود انتقال یافتند . از بعضی احبائی که سالها در ساحت اقدس بامر حضرت ولی امرالله مقیم بوده واز جزئیات دوره ٔ حضرت بهاء الله وحضرت عبد البهاء مطلع شده اند مسموع گردید که حضرت ورقه ٔ علیا بسبب خصائص ذاتی از کمال وهنر وملاحت گفتار وصباحت دیدار و لطف حرکات ومهر ومحبت بافراد نوع وحفاوت بفقراء چنان در عائله ٔ مبارکه عزیز بوده اند که هر هنگام برای انجام کاری در صحن اطاق یا ساحت بیت بمشی و خرام مشغول میشده اند اعضای دیگر عائله میگفته اند خوشا بحال زمین که در زیر قدم چنین نازنینی قرار گرفته وخوشا بحال ذرات خاک که موطئ اقدام چنین جانان پاکی واقع میشود .

باری بهائیه خانم در عائله ٔ مبارکه رخشندگی خاصی داشت که بیان اوصافش از قدرت قلم بیرون است آن وجود مبارک از طرفی ورقات مبارکه را آموزگاری و اولاد دودمان مقدس را تربیت مینمود واز جانبی زائرات احباب را از عنایت ومحبت خویش برخوردار میساخت ودر عین حال خسته دلان شهر و حاجتمندان دیار و غریبان سرگردان ومریضان بی پرستار را با دست جواد و طبع کریم خویش شاد وامیدوار میساخت و اینها مطالبی نیست که تنها دوستان بصحتش مطمئن باشند بلکه بعد از صعود شر جمیع این سجایا و شیم عالیه حضرتش را در روزنامه ٔ محلی درج کرده بودند که نسخه اش در ارض مقصود موجود است.

بهائیه خانم بعد از صعود جمال مبارک تنها وجودی بود که میتوانست حضرت عبد البهاء را موجب تسلی باشد زیرا در تمام نوازل وارده ٔ برایشان شریک غم و اندوهشان بود ودر هر مورد محرم رازشان بشمار میآمد واز خلال الواح مبارکه صریحا مستفاد میشود که این وجود مبارک در قلب مقدس مرکز میثاق جایگاهی بلند تر از ورقات دیگر داشته است و این است پاره ئی از نصوص مبارکه درباره ٔ حضرتش که از صفحه ۱۱۵۸ کتاب رحیق مختوم تألیف حضرت اشراق خاوری در اینجا نقل میشود :

(ایتها الشقیقه العزیزه الروحانیه شب و روز بیاد تو هستم وچون بخاطرم گذری تأثر اشتداد یابد و تحسر تزاید جوید غم وحزن وغصه وارتو منم محزون مباش مایوس مباش محصور مباش این ایام بگذرد انشاء الله در ظل جمال مبارک در ملکوت ابهی جمیع این غصه ها را فراموش میکنیم وجمیع این طعنها بتحسین جمال مبارکش تلافی میگردد تا دنیا بوده است حزن واندوه و حسرت و حرقت نصیب بندگان الهی بوده قدری فکر کن ببین همیشه چنین بوده است لهذا دل بالطاف جمالقدم خوش کن وخوش باش و مستبشر باش .....

یا شقیقتی الشفیقه در شب و روز بیاد تو مشغولم آنی از خاطرم نمیروی فی الحقیقه بجهت خود ابدا متأسف و متحسر نیستم ولی هروقت ملاحظه ٔ صدمات شما را مینمایم بی اختیار اشک از چشم میریزد .. خطاب با بحرم (منیره خانم) میفرماید " حضرت اخت را بجان و دل وروح وقلب وفواد مشتاق و در لیل و نهار در حقیقت جان ووجدان مذکور و از فرقتش نتوانم ذکری کنم زیرا آنچه نویسم البته در عبرات محو خواهد شد " بورقه ٔ مبارکه این سفارش بخط مبارک مرقوم و مسطور " ای ضیاء (والده ٔ ماجده حضرت غصن ممتاز) در این سفر باید بادل خرم وروح وریحانی محکم همدم حضرت شقیقه باشی شب وروز بکوشی وبجوشی وبخروشی که سبب سرور قلب مبارکش گردی چه که در مدت حیات دمی نیاسود و در جمیع عمر آرام نگرفت چون پروانه حول شمع آلهی پرواز مینمود جانی افروخته داشت ودلی از حرارت محبت الله سوخته انتهی .)

اما کنز کمالات حضرت خانم چه از جهت احاطه ٔ علمیه

وچه از جهت بلاغت دستخطهای عدیده که فارسیاً و عربیا بشیوه الواح حضرت عبد البهاء بود وچه از حیث القای نصایح عالیه وچه از حیث توصیه تمسک بحبل ولایت امر بعد از صعود حضرت مولی الوری کماهی برجهانیان آشکار گردید .

وچون این امراعظم بمفاد کریمه قرآنیه (یوم تبلی السرائر) میباشد ایضا بمضمون بیان جمال مبارک — اگر ذره ئی از جوهر در دل صدچبل پنهان ودر پس هفت دریا نهفته باشد بید قدرت اخذ خواهد شد جواهر مخزونه در این وجود مطهر نیز در زمان مذکور بظهور رسید چه .

اولا در فاصله مابین صعود حضرت عبد البهاء وورود حضرت ولی امرالله بارض اقدس امانتدار وصایای مبارکه وثانیا مدت نه ماه در غیبت و هجرت اولیه حضرت غصن ممتاز زمامدار جامعه بود که آثار بهیه وکلمات سنیه اش در خلال همان احوال سمت صدور یافت وعالم معارف الهیه بهائیت را بنوری تازه منور ساخت و در غیاب حضرت ولی امرالله ضمناً قدر و منزلت و مقام این ورقه مبارکه بر عالمیان هویدا گردید .

حضرت خانم در زمان حضرت ولی امرالله نیز همان وفا و صفا و محرمیت را نسبت بمقام ولایت داشتند که قبلا نسبت بمرکز میثاق دارا بودند .

حضرت خانم در تمام عمر همسری اختیار نفرمودند و مدت هشتاد و هشت ساله حیات مشقت بار را بخدمات آستان مقدس گذرانده بالاخره در یوم الجمال من شهر الکلمات سنه ۸۹ بیانی مطابق ۲۴ تیرماه ۱۳۱۱ شمسی بملکوت الهی عروج فرمودند .

* * * *

بقیه از صفحه ۱۱۷

دردیست بر دلم که گر ازپیش آب چشم
بردارم آستین بر ود تا بدامنم

نیمساعت بامرارت تمام گریستم در حالیکه خود هم علت این اندوه و گریه را نمیدانستم روز بعد وقتیکه خبر تلگرافی صعود آن حمامه وفا بممالك اخری واصل شد فهمیدم آن حالت من در لحظه صعود حضرت ورقه علیا بوده است .

چقدر اشیاء متبرکه ئی که حضرت ورقه علیا بمن اعطاء فرموده اند برایم گرانبها و بر ارزش میباشد یك نگین انگشتر یك سکه از جیب حضرت بهاء الله مقداری نبات و یك شیشه عصر روز ( ) اثر الهام بخش آخرین دیدار حضرت ورقه علیا برای من فراموش ناشدنی است و بهمان سبب همیشه روح — مقدس آن ورقه مبارکه را در جوار خود احساس میکنم .

ای خانم مقدس اهل بهاء با عنایات بی پایان و محبت آسمانی خود از خداوند بخواه تا رحمت خود را شامل حال فرماید و از قصور و خطاهای من درگذرد .

موهبت عشق را که در ایام حیات مارا بآن تعلیم میدادی در قلوب خاموش و منجمد ما جایگزین فرما زیرا منتها آرزویم اینست که یکبار دیگر قلب افسرده ام مأوای شاهین عشق گردد .

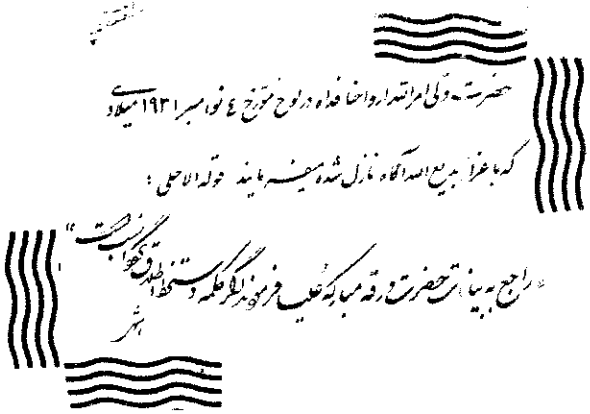

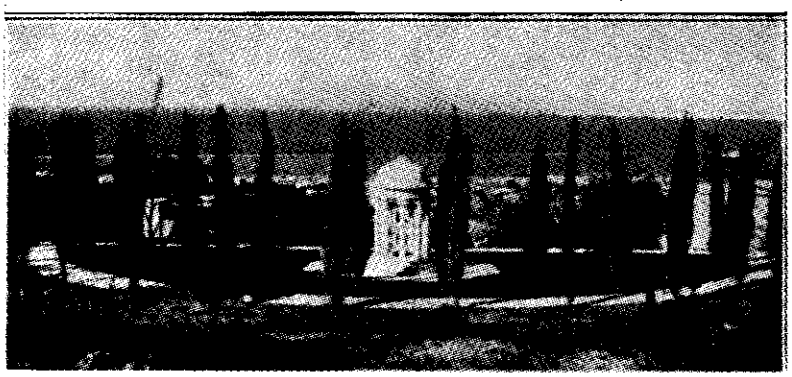

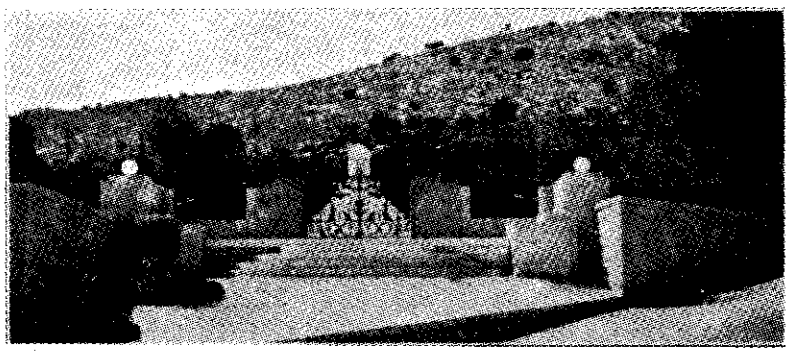

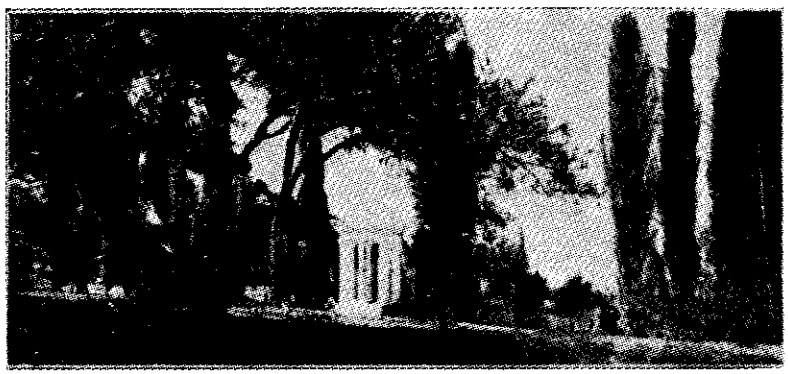

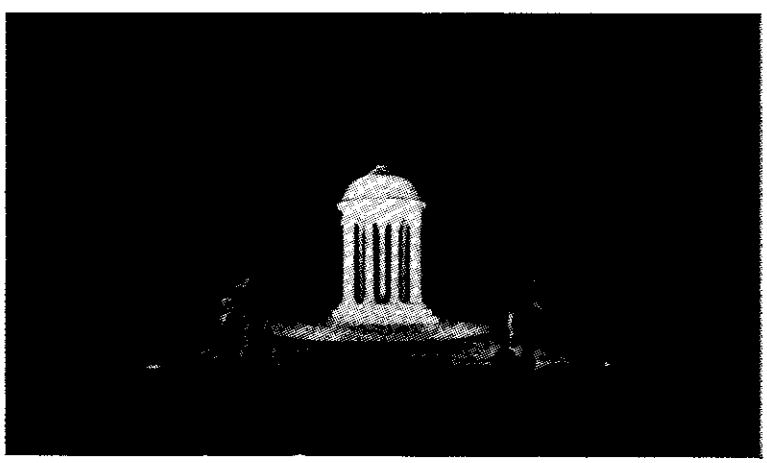

مناظری از مرقد منور حضرت ورقه مبارکه علیا (بهائیه خانم)

صورت تلگراف منیع مبارک که بمناسبت صعود حضرت ورقه مبارکه علیا صادر گردیده است :

ازحیفا ۱۵ ژوئیه ۱۹۳۲

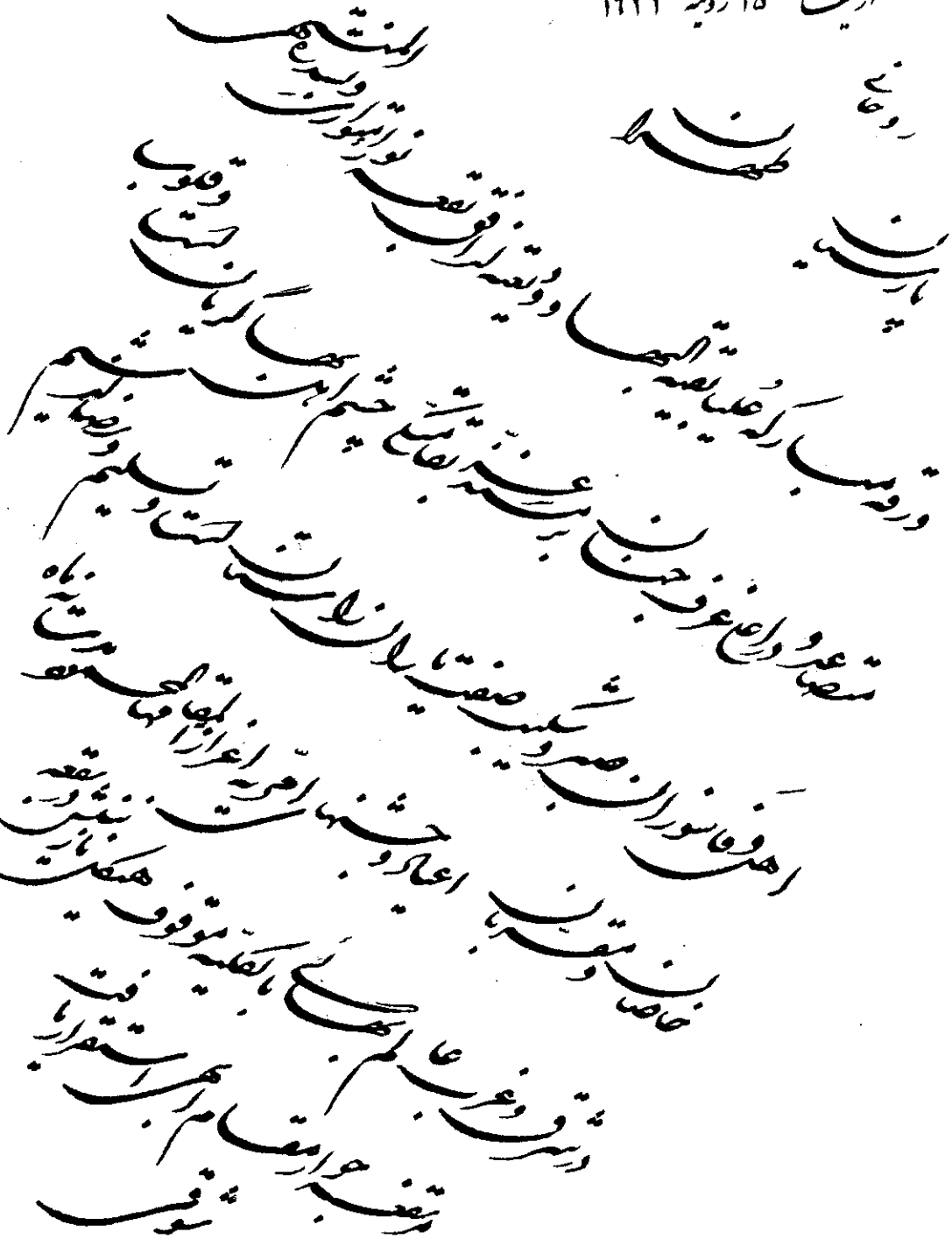

مرثیه در فاجعهٔ صعود حضرت ورقهٔ مبارکهٔ علیا ارواحنافداها

شکست شاخه‌ئی از اصل سدرة المنتهی — فسرد گلبنی از باغ جنة المأوی

که تا بدورهٔ پانصد هزار سال دگر — که بار شمس قدم سر زند ز شرق بقا

مثال او نه دگر شاخه روید از سدره — کمال او نه دگر گلبنی دمد از جا

ز سدره جملهٔ افنان و زمرهٔ اوراق — فسرده شد چو نهان گشت ورقهٔ علیا

رسید حکم مساوات در رجال و نساء — از آن زمان که ز وی شد کمال جلوه نما

جهان عفت گردید از نظر مستور — محیط عصمت رخ کرد در نقاب خفا

برفت در گر انمایه‌ئی ز بحر وجود — که در زمانهٔ خود بود تای بیمثا

از آن زمان که نهان گشت طلعت میثاق — بروزگار غیاب ولی امر خدا

چنان بامر بنان و بیان دی گردید — که یمن طلعت میثاق از او شدی انشا

کجا زمانه نشان میدهد زنی که بعصر — همیشه بوده براه خدا غریق بلا

ز عهد مهدش تا لحد فی سبیل الله — مدام بوده گرفتار رنج و جور و جفا

بخرد سالی سرگون شده بملک عراق — که بوده محنت آن لاتعد و لاتحصی

بنفی و حبس جمال قدم سهیم و شریک
بسجن و رحمت میثاق یار و هم آوا

چنین تحمّل و صبر و سکون و حلم و وقار
چنین بصیرت و ایمان و نور و عقل و بها

برای آنکه بود طالب تحرّی حق
هم اوست آیت عظما و حجّت کبری

عجب نه گر همه عالم زملک تا ملکوت
ز امر و خلق شود همدم ضجیج و بکا

براو نه جای فسوس است و موسم اندوه
که شد بروضهٔ رضوان و بارگاه لقا

از آن ودیع که او بود یادگار بزرگ
ز وجه هیکل میثاق و طلعت ابهی

بسال سیصد و پنجاه و یک ربیع نخست
پرید طایر روحش بآشیان بهاء

ز شمسی است هزار و سه صد فزون ده و یک
بروز بیست و چهارم ز تیر شد بسما

بسیم کلمات از بیان نه و هشتاد
برفت ورقهٔ علیا بعالم بالا

هزار شکر که ظلّ عنایت ابدی
ز غصن اقدس ممتاز هست بر سر ما

بس است «ناطق» ازاین ره نما سخن کوتاه
که چاره صبر و سکون است و هم رضا بقضا

یکی از دستخط‌های حضرت ورقه مبارکه علیا

طهران بواسطه جناب دوافروش علیه البهآء والثنآء جناب آقا میرزا لطف الله موهبت علیه بهاء الله و ثنائه

هوالله

بنده آستان جمال اقدس ابهی و یار باوفای حضرت عبد البهآء مکتوب شما رسید و ملاحظه گردید مضامین عجز و نیاز بدرگاه حضرت بی نیاز بود لهذا اقرائتش باعث تسلی قلب این محزونه مظلومه شد در این قرن افخم انوار فضل و عنایت طلعت قدم واسم اعظم اینجهان خاک را تابناک فرمود و مواعظ ونصائح مشفقانه حضرت عبد البهاء یاران رحمانی ودوستان یزدانی را آیت خضوع و خشوع نمود و تعلیم محویت و فنا نمود و در ریاکی و آزادگی آموخت و تفهیم حقائق و معانی کرد پس کل در آن فضای متعالی ذرات حقیریم و در آنساحت عز کبریائی اشباح ناتوان وذلیل اوست مجیر کل و نصیر و ظهیر کل وحافظ ومعین کل چون نظر بخود نمائیم کل مأیوسیم اما او بجود و الطاف وموهبت و اعطاف باکل مأنوس و یقین است که امتحان و افتتان از لوازم ضروریه امکان علی الخصوص برای نوع انسان و بالاخص برای مدعیان محبت و ایمان تا غث از سمین و پاک از ناپاک و مغشوش از خالص ممتاز و سرافراز گردد آیه مبارکه الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون در هرلحظه و آن حکم و نفوذش جاری ودر سریان اما زر را آتش سبب مزید جلوه و نورانیت است پس امیدوارنانیم که بتضرع و ابتهال و دعا ومناجات وحسن نیت ووفا و طیب سریرت و پیروی حقیقت و قیام برخدمت و تأیید و توفیق حضرت احدیت بعالمی در آئیم و بحالتی برسیم که رحم او شامل حال شود و نصرت و یاری او دستگیری فرماید الحمد لله که شما همواره بر نشر نفحات الله و اعلاء کلمه الله موفق بوده و یقین است که مؤید خواهید بود اسامی مبارکه مرقومه در نامه حرم محترمه امه الله جذبیه خانم صبیه متصاعد الی الله جناب آقا محمد و جناب آقاغلام حسین و ضجیع ایشان امه الله قدسیه خانم علیهما و علیهما البهاء والثنآء را از قبل این فانیه تحیت ملکوتیه رحمانیه ابلاغ دارید هنگام تشرف و زیارت باعتاب مقدسه مطهره نورانیه سر بسجود نهاده رجای فیض و برکت وجود برای کل مینمایم وعلیکم البهاء والثناء

(بهائیه) غره صفر سنه ۱۳۴۱

یکی از دستخط های حضرت ورقه مبارکه علیا

هوالمحبوب

بندگان آستان جمال اقدس ابهی ودوستان باوفای حضرت عبد البهاء ازستایش وثنای آن یاران و ثبوت واستقامت ومحبت وانجذاب ووفای آن خادمان ملکوت الله زبان وبیان این فانیه حزینه عاجز وقاصر است ازعنایات طلعت کبریا والطاف حضرت عبد البهاء هریک الحمد لله چون ستاره رخشانند وچون بدر نورافشان ذات ابهی آنمحبوب یکتا هریک ازبندگان خویشرا دراین یوم عظیم سراجی روشن ومنیر فرمود و حضرت عبد البهاء آن مقصود بیهمتا قلب هرفردی ازثابتین برعهد وپیمان را چون گلزار وگلشن مزین بازهار و اوراد معرفت ویقین واطمینان نمود این مواهب موجب شکرانه است واین فضل واحسان مستلزم حمد وثنای رب یگانه هرچند اوراق مملو ازکذب وافتراء وبهتان نفس بیوفا ارباح امتحانی بود که برآن ارض مرور نمود ولی اشجار متینه محکمه ثابته را باکی نه وبنیان رزینه رصینه متقنه را باسی نیست زیرا روح قویه مبارکه حضرت عبد البهاء وجودات طیبه خالصه را همواره حفظ وصیانت فرماید وحمایت وحراست نماید وچون جبال راسخه مقاومت عطا کند الحق سزاوار چنین بود که مجری داشتید وشایسته چنان که قیام فرمودید زیرا اول تأکید در الواح وصایا همانا حفظ وصیانت امرالله وخدمت کلمة الله الحمد لله که آن نفوس مقدسه منجذبه مشتعله بنار محبت الله موفق ومؤید بحفظ وحراست دین الله شدند کلمات مجعوله نفس بیوفا را ملاحظه فرمودید که مجرد منبعث ازاغراض نفسانیه ومقاصد شخصیه وبیربط وبیمعنی وبیهوده است که اطفال مهد این دور مبارک بربطلان وبی اساسی ووساوس خفیه آن مطلع وآگاه چه جای رجالیکه سرشت وجود شان بید فضل والطاف جمال مبارک عجین گشته واشجار نفوسشان بمیاه جود واعطاف رحمانیه سقایه وپرورش یافته البته اینگونه جواهر نورانیه که مشامشان ازنفحات قدس صمدانیه همواره معطر وبازاست رایحه کریهه را ولو هرقدر خفیف باشد ازنسیم عنبر شمیم گلزار احدیه فورا امتیاز دهند وکلام مغرض مغرور را ولو هرقدر در طی الفاظ وحروف رقیقه باشد ودر قالب دوستی ودلسوزی وخیرخواهی ریخته شود ازبیان صدق وراستی وخلوص وحق پرستی ووفاپروری تشخیص فرمایند براستی این است که چون غرض پیش آید ادراک وهوش بکلی زائل شود وسلطان عقل اسیر ومحکوم شیطان نفس وهوی گردد چنانکه مکرر تجربه شده واین بیان مبارک در الواح وصایا جامع معانی عظمی وسبب بیداری وانتباه است قوله الاحلی "البته هرمغرور که اراده فساد و تفریق نماید صراحة نمیگوید که غرض دارم لابد بوسائلی چند وبهانه چون زرمغشوش تشبث نماید وسبب تفریق جمع اهل بها گردد" مقصد این است که الحمد لله صراط امر مستقیم وبنیان شریعة الله محکم وقویم مرجع اهل بهاء مرکز توجه اهل وفا مبین کتاب الله حضرت ولی امرالله غصن ممتاز شوقی افندی ربانی بنص قاطع واضح مبین منصوص ومتین وشریعة الله واحکام الله ومشاریع امریه وتعالیم مقدسه وتکالیف عمومیه کل کالشمس فی وسط النهار واضح وآشکار نه رمزی پنهان مانده ونه سری نهان شده نه جای تأویل وتوجیه مانده ونه محل تردید باقی گذاشته وقت تبلیغ وهنگام خدمت است وزمان اتحاد واتفاق ویگانگی وهمت ازاعتاب مقدسه رحمانیه امیدواریم که کل موفق ومؤید گردیم بشارت صحت وسلامتی وجود مبارک حضرت ولی امرالله دائما میرسد ورجای کلی است که شب فراق بپایان آید وزمان هجران بزودی منقضی شود ووجود مبارک درنهایت

سروروروحانیت ببقعه مبارکه مراجعت فرمایند این فانیه وجمیع ورقات مبارکه احبای الهی و اماء الرحمن راباتحیت ابدع ابهی ذکرومکبریم و علیکم البهاء الابهی بهائیه

++++++

تاریخ حیات حضرت ورقه مبارکه علیا ارواحنافداه

ازورلدارد ــ دیسمبر ۱۹٤٦ بقلم دلا ــ سی ــ کوین لن ٠

ترجمه ــ جناب ایرج منحدین

حضرت ورقه مبارکه علیا

"یاایتهاالورقة المبارکة النوراء غنی وتغنی علی افنان دوحة البهاء هذه الکلمة العلیاانه لا اله الاهوالرب الاخرة والاولی قدجعلناك من خیرة الاماء واعطیناك مقامالدی الوجه الدی ما سبقته النساء کما لك فضلناك وقدناك فضلا من لدن مالك العرش والثری"

آیات مبارکه فوق ازقلم مقدس حضرت بهاء الله جل ذکره الاعلی خطاب بدخترنیك اختر وپیروبای خود بهائیه خانم نازل شده است ٠

حضرت ورقه مبارکه علیاخانم است که مقامش درامربهائی مانند مقام طاهره درظهور حضرت اعلی وفاطمه زهراء درورسول خدا ومریم در عصرحضرت عیسی وآسیه دخت فرعون درد ورحضرت موسی است وولی امرمقدس بهائی درباره ایشان درلوحی بپائی باین مضمون فرموده اند :

"این نفس مقدس بیمانند دراین ظهوربدیع منیع بعدازسه ذات مقدس مهشروموسس وسبین امرمبارك مافوق حروف حی وشهداء وایادی و مبلغین وبانیان نظم بدیع بهائی قرارداردء"

مابهائیان مغرب زمین درزمان حال ازحوادث زندگانی وخدمات گرانبهای آن حضرت اطلاع کافی نداریم وبغیرازمطالبی که در ۱۹ صفحه از صفحات جلد پنجم کتاب عالم بهائی بمناسبت صعود آن ورقه مبارکه علیامسطورشده تقریباچیزدیگری دردست نداریم واینمقدارقلیل ازاحوال حضرتش که دردست ماست باشرح مبسوطی که راجع بترجمه حیات حضرت طاهره درتاریخ نبیل زرندی مرقوم شده قابل مقایسه نیست ٠

بالاخره روزی شرح حال دقیق ومبسوط این خانم اهل بهابدست ماخواهد آمد وتاریخ دوره مشعشع جانبازی وفداکاری امریدان مزین خواهد شد وبدین موضوع درلوح حضرت ولی امرالله که بافتخاریاران غرب صادرشده اشاره گردیده است وازآنچه امروزدردست ماست ومورداستنباط است حضرتشان مظهریك شخصیت بزرگ ازلحاظ خدمت وفداکاری ونمونه یك قدوسیت عظیم درزندگی و بعدازحضرت عبدالبهاء بهترین مثل اعلای امر مقدس بهائی وجامع جمیع کمالات انسانی است که خداوندآنرادراین ظهوربرای ارتقای عالم بدرجه بلوغ مقررومقدرفرموده است ٠ مامیدانیم که آنحضرت دوسال بعدازبدربزرگوارش حضرت عبدالبهاء درسنه ۱۸٤٦ میلادی دریکی از خانواده های مشهورونجیب ایران متولد شده اند (ودراین سنه یعنی سال ۱۹٤٦ که این تاریخ نوشته میشود یکقرن ازتولدمبارکش میگذرد) نام مادرشان آسیه خانم است که ایشان نیزدریکی از عائله های مشهورپرورش یافته اند ــ حضرت ورقه مبارکه علیا شش سال ازحیات مبارك خودرا در شوکت وعزتی که این دوخاندان بزرگ دارابوده اند بسربرده وزندگی خوش وباسعادتی راگذرانده اند

مامیتوانیم ایام کودکی ایشانرادرحالیکه در میان باغهاوحدائق فرح انگیزوالدماجدشان در طهران وشمیران مشغول تفرج وتفریح بوده اند در مخیله خود مجسم ومصورسازیم ٠

مامیتوانیم ایشانرادرمیان آن عائله خوشبخت

وکامران با والده ماجده شان آسیه خانم که در
عنایت ومرحمت بیمانند ودر لطف وادب وخضوع
بی نظیر بوده اند وهمچنین بدر عالیمقامشان که
تمام اوقات آنحضرت صرف رسیدگی بحال فقرا و
مضطرین ومنزلشان محل پذیرائی میهمانان مختلف
که از خوان عطایشان بهره مند بوده اند بنظر آوریم
وهمچنین برادر بزرگوارشان حضرت عبد البهاء و
برادر کوچکترشان حضرت غصن الله الاطهر را در
کنارشان ببینیم .

این وضع سرور انگیز وفرح واطمینان خاطر و
راحت خیال وفراغت بال برای آن وجود بیهمال
مدت شش سال همچنان ادامه داشت تا آنکه یوم
اضطراب فرارسید ودر عرض ۲۴ ساعت این عائله
پرشوکت وجلال ثروت خود را از دست داده یکباره
به فقر گرفتار شدند ودست غارتگران دیوسیرت آن
خانواده پرحشمت را از زینت وشوکت ظاهری
عاری ساخت .

تحمل این وضع برای یک طفل هوشیار و
حساس شش ساله وتازه رورده واقعا بسی صعب
ومشکل است وراستی این خود نوعی از اعجاز است
که آن مصائب یغتی ابدا تاثیری در ایشان ننموده
وشهامت وقد وسیت او را صد وم وتا بود نساخت
حضرت بهاء الله والد ماجد حضرت ورقه مبارکه
علیا در این هنگام بتائید ونصرت امر حضرت باب
مشغول بودند درحالیکه ندای جانفزای ظهور
روز عظیم الهی در سرتاسر ایران منتشر گردیده وثار
الهی خرمن عناد وطغیان علمای شیعه ایران را بر
افروخته ولهیب آنرا بآسمان کشانده بود ودر نتیجه
شهادت های تاثر انگیز فکر جنون آمیزی بمغزیکی
از پیروان حضرت باب روآورده واورا به انتقام و
قصد جان شاه وادار کرده وبعد از این قضیه
یفتة کرد باد وحشت واضطراب پیروان حضرت
باب را فرا گرفته وپیش از همه حضرت بهاء الله که
رتبه ومقام حضرتشان مانع از آن بود که از نظر
اطرافیان شاه در این قضیه دور بماند مورد ظلم قرار
گرفته وهیکل مطهرش در زندانی که شاید بدترین
زندانهای عالم بوده محبوس گردید . ودر محلی
مرطوب ومملو از ظلمانی وبد آب وهوا مقام گرفت و
عائله غارتزده وستمدیده بدون سرپرست ودر
حال اضطراب محاط بظلم ظالمین بجا ماندند و
همه جز یک دو تن از خویشان ایشان را ترک گفتند
وخدمه ونوکرهای منزل نیز تماما جز یک زن ومرد بی
کار خود گرفتند .

حضرت ورقه مبارکه علیا سالها بعد از این
مصیبت جانگداز برای یک بهائی غربی شرح میدهند
که چگونه در آن ایام وحشت واضطراب اکثر شبها
والده شان وحضرت عبد البهاء که در آنزمان
هنوز بیش از هشت سال نداشتند ایشانرا در منزل
بجا نهاده وبرای کسب خبر از حال حضرت
بهاء الله بیرون میرفتند وایشان بایستی در منزل
ساعتها منتظر مانده وبرادر کوچکترخویش حضرت
غصن الله الاطهر را در آغوش خود حفاظت نمایند و
باز حکایت نموده اند که در این ساعات هنگامیکه
غفلتا صدای طبلی که از گرفتاری ورود مشکیری با بیان
حکایت مینمود بگوششان میرسید تا چه حد نگران
میشدند ونمیدانستند که این علامت گرفتاری مادر
وبرادرایشان یا شخص دیگری است .

این بود مصائبی که بایستی یک طفل شش ساله
تن بتحمل آن دهد بالاخره آن زندان وحشتناک
تمام شد وحضرت بهاء الله از دست ظالمین سلک
دل رهائی یافته بمنزل مراجعت فرمودند ولی خدا
داناست که چه تغییری در وضع وقیافه آنحضرت
در عرض این مدت حاصل شده بود .

واضح است مشاهده آثاری که زنجیر قهره
کهر در گردن جمال قدم وکند وغل در پای مبارک
باقی نهاده وپاهای لطیف آن ذات مقدس را
بسختی آزرده بود در قلب حساس آن دختر نیک
اختر چه اثرات عمیقی بجای گذارد . قلب حساس

وروحی له الرمدت حیات ابدا راضی نشد سخت ترین دشمنان خود را اند وهگین ومحزون مشاهده کند . . .

حضرت ولی امرالله ارواحنا لعنایاته الفداء شرح خدمات مهمه ای راکه ایشان درعنفوان جوانی بامرمقدس حضرت بهاءالله نموده اند چنین بیان میفرمایند : (ترجمه)

" وبعد احضرت ورقه علیا آن عضوجلیل القدر عائله مبارکه درعنفوان جوانی ازطرف اب بزرگوارش مامور بابرای وظایفی گردیدکه هیچیک ازاقران وامثال اودراین سن قادر ویامایل باجرای آن نبودند وآن ورقه مبارکه این فرصت راغنیمت شمرده وظائف مرجوعه رابکمال شعف ایفامیفرمود "

این بود مختصری ازحالات کودکی وعنفوان جوانی وبلوغ حضرت ورقه مبارکه علیا وبقیه ایام حضرتشان رانوزازآنچه ذکرشد میتوان استنباط نمود .

درتمام مدتیکه حضرت بهاءالله ازایران بعراق وازآنجا باسلامبول ودرنه سرگون وبالاخره بعکاواقع درساحل فلسطین تبعید شدند عائله مبارکه وجمعی ازپیروان باوفای آنحضرت که بهیچ وجه حاضربمفارقت وجدائی ازهیکل مبارک نبودند درمعیت جمال قدم وافتخربمصاحبت اسم اعظم بودند .

این سرگونی درغایت شدت وزحمت معمول گردید زیرا قسمتی ازاین مسافرت طولانی درفصل زمستان وشدت سرما وغالبا ازمیان کوهها وراههای صعب العبوربود وآنها مجبوربودند پیاده ویا سوار براسب واحیانا سوار برهودج حرکت کنند و این هود جها هرچند وسیله راحتی نبود ولی درآن زمان بهترین وسائل سفربشمارمیرفت . غذا نیز قلیل وغالبا مسافرین درحالت جوع بسرمیبردند . بالاخره باورود بعکامصائب ومصاعب این قافله الهی بمنتهی درجه رسید چه که قلعه عکا زندان ومنفای مجرمین سیاسی عثمانی ودارای آب وهوای بسیاربد بود بطوریکه دربین اهالی آن حوالی شهرت داشت که اگرمرغی برفراز عکا پرواز نماید هلاک شده بزمین خواهد افتاد .

این گروه مظلومین بعد ازورود بسجن اعظم در یك اطاق کوچك اقامت نمودند واکثرشان ازبدی آب وهوا وغذا دربد ورود مریض وبستری شده و بقیه ببرستاری آنان پرداختند ودراین موقع فی الحقیقه مصائب وشدائد وارده بحدغایت رسیده بود . (۱)

بعد ازمدتی این سختی ومحدودیت تا اندازه تخفیف وتقلیل پذیرفت وحضرت بهاءالله اجازه یافتند ازسربازخانه بخانه کوچکی انتقال یابند و چون حقیقت حالشان برحاکم معلوم شد ازشدت مراقبت کاست وایشان توانستند بابعضی ازپیروان خودکه مسافات بعیده طی نموده وغالبا پیاده برای زیارت مولای محبوب خود بعکامیشتافتند ملاقات فرمایند ـ ولی این وضع نیزمدت زیادی ادامه نیافت یعنی چون خبراین رفع شدت ومراقبت باسلامبول بسده خلافت عثمانی رسید فوراحاکم دیگری بدانجا اعزام وثانیا وضع سابق تجدید گردید . حضرت ورقه مبارکه علیا دراین اوقات انیس ومونس پدربزرگوارخود بودند بطوریکه هم تمشیت امورمنزل مبارك وپذیرائی واردین و میهمانان رامینمودند وهم درمواقع بروزمشکلات

---

(۱) دوبیت ذیل بحضرت ورقه مبارکه علیا در بیان وضع عکا منسوبست :

درقله قاف عشق کاشانه ماست
درساحل دریای بلا خانه ماست
گویند که گنج رابویرانه سپار
عکای خرابست که ویرانه ماست

رجوع شود بجزوه شهرعکا اثرد انشمند جوان جناب روح الله مهرابخانی (مترجم)

خارجی از بذل همت وصرف قوای روحانی وهمدردی پدر عالیمقام خودداری نمیفرمودند ـ ودر عین حال که درمواردبلا ومصیبت تحمل مشکلات عدیده میفرمودند درمواقع آسایش ورفاه نیزباعث سرور و مسرت خاطر اطرافیان خویش بودند .

حضرت ولی امرالله ارواحنا لعنایاته الفداء حق خدمت و علوهمت وبزرگواری ایشانرا درضمن سطور ذیل چنین ادامیفرمایند . (ترجمه)

"موقعیکه آنحضرت دوره شباب را بمصیبت حضرت بهاءالله درسجن عکا میگذرانید وازمحبت اب حنونش قلبی سرشار داشت سجایا وفضائلی از آنحضرت بظهوررسید که معلوم گردید پس ازحضرت عبدالبهاء درعائله مبارکه مظهراعلای محبت الهی و عطوفت وشفقتی است که نظیرآن دربین بشرکمتر دیده شده است .

آنحضرت علائق دنیوی را بکلی ازصفحه قلب وضمیرپزود وفکرازدواج را بخاطرراه ندادوبا عزمی راسخ بمعاضدت برادرش برخاسته کمال مساعدت و خدمت رانسبت باونمود وایام حیات را درسبیل امر اب جلیلش مصروف داشت . درتمشیت امورمنزل فی الحقیقه بیمانند بود ودرتنظیم وترتیب مراوده وتشرف نفوس بحضوربدرو برادربزرگوارش بذل همت میفرمود ودررفع حوائج یومیه حضرت بهاءالله همواره میکوشید . دررفتاروکردارآیت محبت واحسان و سخاوت بود وبراثر ابراز این صفات وسجایای حمیده آن حضرت یکی ازمقدسترین طلعاتی است که بسا دوران حیات حضرت بهاءالله وامرجلیلش ارتباط وبستگی تام دارد "

درمدت حرکت ومسافرت حضرت عبدالبهاء باروپا وامریکا که قبل ازجنگ بین المللی اول واقع شده حضرت ورقه علیا تنها شخصی بودند که اداره اموراموری درارض اقدس بعهده ایشان قرارداشت وهمچنین بعدازصعود حضرت عبدالبهاء علاوه براینکه درغیاب حضرت ولی امرالله تصدی واداره اموراموری را بعهده داشتند تنها مایه تسلی خاطروتشفی فؤاد مصیبت زده مولای رؤف ومهربان که فرقت پرحرقت مرکزمیثاق وثقل قاطع ولایت عظمی ارکان وجوارح آن ذات مقدس راملتهب نموده بود بودند . وسهمی راکه حضرت خانم دراین ایام درمعاضدت ولی مقدس امرمهمائی داشته اند در ضمن عبارات ذیل که ازقلم حضرت ولی امرالله صادرشده چنین جلوه نموده است (ترجمه)

"چگونه ممکن است قلم قاصراین عبدازعهده وصف ذات مقدسی که همواره ظهیرو فخروارو مهربان وباعث سروروانتعاش این قلب حزین بوده برآید ومقام رفیعش رابستاید ومصائب وارده برآن حضرت راتشریح وتبیین کند ویاالطاف بیکرانی که ازاوان طفولیت نسبت باین عبدمبذول فرموده احصانماید وشکرانه عنایات ومحبتهای موفوره اش را بجاآرد "

چقدرطولانی بود ایام خدمت وتحمل مشقت ایشان درسبیل الهی ؟ . درمدت هشتاد سال یعنی ازسن شش سالگی که آن مصیبت وبلا برعائله مبارکه وارد شد تاسال ۱۹۳۲ که حضرت ولی امرالله خبرد هشت اثرصعود ورحلت جهران ناپذیر حضرتش رابعالم بهائی اخبارفرمودند آنی آسایش ورخاندیده ودمی بفراغت برنیاوردند .

حضرت ولی امرالله بعدازصعود آنحضرت در ضمن الواح شتی بارد یگربمقام آن ذات مقدس اشاره نموده ودرلوحی چنین فرموده اند قوله عز بیانه :

"یاورقة العلیا اگردرهردمی صددهان گشایم ودرهردهان صدهزارزبان ناطق سازم از عهده وصف وثنای سجایای رحمانیه ات التی ما اطلع بها احدالاالله برنیایم ونمی توانم مراحم و محبت بی کرانترا تعبیروتقدیرنتوانم "

همچنین آنحضرت درسال ۱۹۳۸ درضمن پیامی هزارپولدانگلیس بنام حضرت ورقه مبارکه

علیا به بنای مشرق الاذکار امریکا عنایت فرموده بیان نمودند که نام آنحضرت برای همیشه در بنای این معبد جاویدان بوده وموجب تقدیس ابدی خواهد گردید .

این بود وقایعی از حیات آنحضرت که از آثار انگلیسی بدست ما آمده ویا از تاریخ حیات پرسانحه حضرت بهاءالله که آن ورقه مبارکه در غالب آن شرکت داشته اند استنباط میشود . حال خوبست توجهی باثرات ملاقات وزیارت حضرتش در نفوس وخصائص جمیله زندگی آن خانم اهل بها نمائیم .

در رأس همه مطالبی است که در لوح مبارک حضرت بهاءالله بافتخار ایشان نازل گردیده که از جمله میفرماید قوله تعالی :

(انها ورقة من هذا الاصل القدیم ظهرت باسمی وذاقت رضائی المقدس البدیع سقیناها مرة من فمی الاحلی واخری کوثری العزیز المنیع) وباز میفرمایند قوله تعالی (قد جعلناك من خیرة الاماء واعطیناك مقاما لدی الوجه الذی ما سبقته النساء کذلك فضلناك وقدمناك فضلا من لدن مالك العرش والثری وما اتخلی حضورك لدی الوجه و نظری الیك و عنایتی الیك وفضلی علیك وذکری ایاك فی هذا اللوح الذی جعلناه آیة عنایتی لك فی الاسر والاجهار)

حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب بایشان چنین میفرمایند قوله الاحلی :

(یا شقیقتی الشفیقة در شب وروز بیاد تو منسی ولم انی از خاطرم نمیروی فی الحقیقه بجهت خود ابدا متأسف ومتحسر نیستم ولی هروقت ملاحظه صدمات شما را مینمایم بی اختیار اشك از چشمم میریزد)

ودر لوح دیگر که بافتخار ورقه مبارکه ضیائیه خانم نازل فرموده اند چنین میفرمایند قوله الاحلی :

(ای ضیاء در این سفر باید با دلی خرم وروح وریحانی محکم همدم حضرت شفیقه باشی شب وروز بنوش وبجوش وبخروش که سبب سرور قلب مبارکش گردی چه که در مدت حیات دمی نیاسود ودر جمیع عمر آرام نگرفت چون پروانه حول شمع الهی پرواز مینمود جانی افروخته داشت ودلی از حرارت محبت الله سوخته)

آیا با این حال کسی میتواند ادعا نماید که حق مطلب را درباره مقام وحال آن خانم نیك خصال ادا نموده است ؟ وآیا ممکن است با توجه ببیانات مبارکه فوق زنی را در عالم با حضرتش مقایسه نمود ؟

خواننده عزیز حال اگر مایلی بدانی که چرا این خانم در بین تمام همراهان ویاران مظهر کلی الهی بچنین مقامی اختصاص یافته وستاره اقبالش بدین لمعان وضیاء در آسمان امر بهاء درخشیده است نظری بسطور ذیل که بقلم یك بهائی امریکائی در جلد پنجم عالم بهائی مرقوم شده است فرما ـ این نویسنده کسی است که در اواخر ایام با ورقه مبارکه علیا آشنائی یافته وما بمقداری از عبارات او اشاره میکنیم !

(قوای خلاقه ای که حضرت خانم در بیت مبارك ظاهر فرموده وتعادلی که بین برازندگی وزیبائی و عملی بودن امور برقرار ساخته ورعایت سایر وسائلی که برای ارتباط قلوب بنحو هم آهنگی میفرمودند و تصمیمات عملی که بکار میبردند بسیار قابل دقت بود . ایشان در مدت حیات خود با وجود رزانت تصمیم هرگز از اراده خویش را بدیگری تحمیل نمیکردند وابدا مایل نبودند دیگران باجبار عقیده ایشانرا عملی نمایند بلکه پیوسته رعایت ملاطفت وملایمت را میکردند .

هیچگاه کلامی آمرانه وبنحو دستور وفرمان از ایشان شنیده نمیشد بلکه اجرای هرکاری وابا لبخندی شیرین خواستار میشدند بنحویکه همه با منتهای اشتیاق وتمایل قلبی اوامرشانرا اجرا مینمودند . . . حضرت ورقه مبارکه علیا در مدت حیات جسم وروح خود را یکسان برای نفوس انفاق میفرمودند وهرگز از آنهائیکه مورد محبت و عنایت ایشان واقع میشدند متوقع پاداشی نگردیدند .

حضرت خانم با مردم نوعی بملایمت وصمیمیت پیر

خورد میکردند که حس مسئولیت در مقابل خویشرا در آنها بیدار نساز ند و میکوشیدند که طرف مقابل حس احترامش در محضر ایشان پرا نگیخته نگردد ۰ وبنحو عادی با حضرتش رفتار نماید ۰ حتی ایشان وقتی کسی را تسلی میدادند نوازششان در نهایت ملایمت ورقت بود زیرا میدانستند که کسانیکه جراحتی در دل وا ند وهی در روان دارند بقدری حساسند که اگر محبت وشفقت نیز قدری شدید باشد آنها را ناراحت خواهد ساخت فی الحقیقه ایشان مرهمی را که بزخم دل مستمندان مینهادند بآرامی ودقت بکار برده ودیگر باد ست خود بروی مرهم فشار نمیآوردند ۰۰۰ بیقین اگر کسی درصدد ظلم وستم بحضرت خانم برمیآمد ایشان بجای مقابله بمثل میکوشیدند او را در عین همان ظلم و بیداد تسلی دهند و غمخواری نمایند زیرا که اولا محبتشان محدودیتی نداشت وثانیا در زیر این نقاب خشم و غضب اشخاص یک فلاکت وبیچارگی و عجز شدیدی مشاهده میکردند که باعث خشم و حسد گردیده است لذا آنها را قابل تسلی ورعایت میدانستند ۰۰۰ حس سخاوت واحسان حضرت خانم کاملا طبیعی و فطری و عادی بود وحتی وقتی که بکسی چیزی هدیه مینمودند از او متشکر نیز میشدند وصمیمانه تقدیر میکردند وتقریبا مثل این بود که برای ایشان عطا کردن ومورد عطا واقع شدن تفاوتی نداشت ۰۰۰

خدمت بایشان نه تنها وظیفه افراد نبود بلکه بزرگترین سعادت برای آنان نیز محسوب میشد ولی ایشان در مقابل خدمات و عنایاتی که با نهایت لطف ومرحمت نسبت باشخاص مجری ومعمول داشته بودند عوضی نخواستند ونگرفتند حتی در آخرین ساعات زندگانی خود کوچکترین کاری را که انجامش را از اطرافیان میخواستند آنرا آهسته وبا خوشروئی ولبی پرخنده وتشکر آمیز تمنا میکردند چه که مایل نبودند تا آخرین دقایق حیات کسیرا سرشار وفیض مند از خدا دانسته را که در ضمن یک حیات طولانی پر تجربه افاضه داشته اند از دامه بازدارند ۰

شعله مصائب وبلیاتی که بخرمن وجود آن حضرت افتاده وآنرا سراپا سوخته بود ابدا — خاکستریرا مصرفی بجای نگذاشته بلکه حقیقت را درباره ایشان چنین باید گفت که بشعله مصائب حیات وجود خود را گداخته وتبدیل به زر ناب نمودند وآنرا در سبیل الهی ودوستان یکجا مصرف کردند ۰۰۰ ایشان نه از امتحانات الهیه و رزایای عظیمه روگردان بودند ونه مضطرب شده شتاب وکم حوصلگی میکردند بلکه در آن ورطه در کمال وقار وطمانینه ورود نموده وباهمان آرامی و متانت از سوی دیگر بیرون میآمدند) انتهی

این بود چند گل خوشبو از بوستان پر گل وریحانی که هدیه دوستان گردید ومن تصور میکنم آنچه در وصف ایشان در سطور بالا بوسیله نویسنده فوق ذکر شده بزرگترین و عالیترین وصفی است که یک بشر توانسته است درباره بزرگترین شخصیتی بیان نماید ۰

مقاله را در اینجا بپایان رسانده وبذکر آنچه در اطلاع ما بود کفایت میکنیم وامیدواریم وقتی جزئیات حیات این خانم اهل بها چنانچه حضرت ولی امرالله وعده فرموده اند تشریح شده وتاریخ آنرا جهة تذکر آیندگان ثبت نماید ومقام حضرتشان راکه در عائله مبارکه نصیب کسی نگردیده آشکار سازد ۰

انتهی

++++++

مبلغ شهیر امرالله جناب ناطق علیه بهاءالله مرثیه ئی در فاجعه صعود حضرت مبارکه ورقه علیا اروا حنافداها سروده اند که اینك قسمتی از آن در این مقام درج میشود

زسدره جمله افنان وزمره اوراق — فسرده شد چونهان گشت ورقه علیا
رسید حکم مساوات در رجال ونسا — از آن زمان که زوی شد کمال جلوه نما
جهان عفت گردید از نظر مستور — محیط عصمت رخ کرد در نقاب خفاء
پرفت در کرانمایه زبحر وجود — که در زمانه خود بود تای بیهمتا
از آنزمان که نهان گشت طلعت میثاق — پروز گار رقیاب ولی امر خدا
چنان بامر بنان وبیان وی گردید — که لحن طلعت میثاق از او شدی انشاء
کجا زمانه ننان میدهد زنی که یمسر — همیشه بوده براه خدا غریق بلا
زعهد مهدش تا لحد فی سبیل الله — مدام بوده گرفتار رنج وجور وجفا
بخرد سالی سرگون شده بملك عراق — که بوده محنت آن لاتعد ولاتحصی
بنفی وحبس بمال قدم سهیم وشریك — بسجن وزحمت میثاق یار وهم آوا
چنین بتحمل وصبر وسکون وحلم ووقار — چنین بصیرت وایمان ونور وعقل ونهی
برای آنکه بود طالب تحری حق — هم اوست آیت عظمی وحجت کبری
عجب نه گر همه عالم زملك تاملکوت — زامر وخلق شود همدم ضجیج وبکا
که قطب عالم امکان ولی امرالله — از این قضیه بود محترق زحزن وعنا
براوگه جای فسوس است وموسم اندوه — که شد بروضه رضوان وبارگاه لقا
ازآن دریغ که ایهود یادگار بزرگ — زوجه هیکل میثاق وطلعت ابهی
بسال سیصد وپنجاه ویك رهیع نخست — پرید طایر روحش بآشیان بهاء
زشمسی است هزار وسه صد فزون ده ویك — بروز بیست وچهارم زتیر بند بسماء
به سیم کلمات از بیان نه وهشتاد — برفت ورقه علیا بعالم بالا
هزار شکر که ظل عنایت ابدی — زغصن اقدس منتا زهست برسر ما
بس است ناطق ازاین ره نما سخن کوتاه — که چاره صبر وسکون است وهم رضا بقضا

×××××